لا يدغ المومن من الجحر مرتين



احتیاط، رازداری و
اختفاء (پنهان کاری)
ایجاد توازن بین افراط و تفریط
برگرفته شده از:
میوه های جهاد

مؤلف: ابومحمد عاصم مقدسی

مترجم: ابوبکر الخراسانی





سلسله از اطلاعات در باره امنیت و احتیاط

لا يدغ المومن من الجحر مرتين

"مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمیشود"

{ بخاری و مسلم }

" بنابراین به عوض اینکه همان اشتباهات را دوباره تکرار کنیم باید از تجارب برادران شهید و زندانی خویش بیاموزیم – فقط بخاطر اسلام..."

احتیاط، رازداری و اختفا (پنهان کاری)

ایجاد توازن بین افراط و تفریط

فصل دهم (از میوه های جهاد)

احتیاط، رازداری و اختفا (پنهان کاری)، ایجاد توازن بین افراط و تفریط

الله سبحانه و تعالی میفرماید:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ خُذُواْ حِذْرَکُمْ فَانفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ انفِرُواْ جَمِیعاً

ای کسانی که ایمان آورده اید، احتیاط نمائید و آمادگی خود را (برای مقابله با دشمنان) حفظ کنید، و (برای تاکتیک زمان و مکان) دسته دسته یا همگی با هم (به سوی جنگ) بیرون روید.[۱]

این آیه بیانگر جنبهٔ اجرائی نقشه است که بدان (تاکتیک) جنگ و یا استراتژی جنگ گفته می‌شود. احتیاط هم از دشمن بیرونی و هم از آنانیکه امروز و فردا کردند و کندی و سستی نمودند و پستی نشان دادند.[۲]

پس این واضح شد که الله متعال بالای ما امر کرده که قبل از انجام احکامات او(اولاً باید) احتیاط خود را بگیریم (بعد) به پیش برویم...

و او سبحانه و تعالی میفرماید:

وَخُذُواْ حِذْرَکُمْ إِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلْکَافِرِینَ عَذَاباً مُّهِیناً

---

[1] النساء: 71

[2] برگرفته شده از تفسیر فی ظلال القرآن ، این پراگراف شامل اصل کتاب نمی باشد و توسط مترجم اضافه شده است.

احتیاط خویش را بدارید، بیگمان الله برای کافران عذاب خوار کننده ای فراهم ساخته است.[۳]

بناً اقدامات احتیاطی (اسباب) و محتاط بودن و به همین قسم کتمان (راز داری و اختفاء)، یک امر مشروع در دین است– نه تنها مشروع بلکه در بسیاری از مواقع **واجب** است.[۴]

---

[3] النساء:102

[4] شیخ الاسلام ابن تیمیه میگوید که این یک امر مجاز است، و حتی بعضی اوقات فرض است که برای اهداف سودمند مانند **فعالیت های جهادی از کفار (و یا مرتدین) ظاهراً تقلید کرد**، مثلاً در لباس و یا به همین قسم چیزهای دیگر .....
او تشریح میکند که:
" بناَ آنچه واضح میشود اینست که تمام چیزهای که برای تقلید از کفار گفته شد، تنها برای قبل از هجرت بود; اما سپس منع قرار گرفت، بخاطریکه یهودیان در آنزمان خودشان را در موی، در لباس ، در ظاهر و همین قسم در چیزهای دیگر با مسلمانان مشابهت میکردند.
بعد از هجرت فرمان الله عزوجل آمد که مسلمانان باید از کفار در ظاهر و سایر مشخصات دیگر تفکیک و تشخیص شوند یعنی با آنها هم از نگاه مشخصات ظاهر و هم در کارهای دیگر مخالفت صورت بگیرد.– قسمیکه در کتاب سنت و اجماع آمده – و این کاملاً در زمان خلافت عمر ابن خطاب به وضاحت دیده شد.
و بعد از هجرت بخاطری اجازه داده شد، که مخالفت با آنها تنها زمانی امکان دارد که سلطه و حاکمیت از آن دین باشد مانند جهاد و جزیه گرفتن تا خوار و ذلیل باشند. بنا بر این در اوایل مخالفت مسلمانان با کفار وضع نشده بود. اما زمانیکه سلطه و حاکمیت از آن دین شد در آنوقت این قانون بر مسلمانان وضع شد.

و یکی از مثالهای آن در زمان امروزی اینکه، اگر کدام مسلمان در سرزمین جنگ (دارالحرب) باشد، و یا در یکی از سرزمین های کفر که دارلحرب نیست – او **مجبور نیست که خود را از نگاه ظاهری با کفار متمایز و** برملا سازد، زیرا این عمل وی ضررهای بسیاری را ببار خواهد آورد. بلکه برای مؤمن مستحب و مطلوب، و حتا واجب است که بعضی اوقات ظاهراً با آنها یکجا شود – اگر در انجام چنین کاری کدام فایده متوجه دین میشود، مانند دعوت کردن آنان به دین، و یا تجسس کردن در امورات مخفی و پنهانی آنان تا اینکه مسلمانان را از

و در حقیقت پیامبر – صلی الله علیه وسلم – ما را توصیه کرده که هشیار و با احتیاط باشیم **حتا در موضوعات** و ضروریتهای که مربوط نظامی و جهادی نمی باشند. او گفت: "شما برای ضروریات خود از کتمان کمک بجویید، بخاطریکه هرکسی که توسط چیزی خوشبخت میگردد مور حسد قرار میگیرد. "[5]

آنها آگاه کند، و یا به شرط اینکه ضرر های آنها را از مسلمانان دفع کند، و همین قسم چیزهای دیگری که اهداف درست وعالی باشند.

اما در سرزمین اسلام و هجرت که الله دین خود را در آن سرزمین حاکم کرده، سرزمین که جزیه بالای کفار مقرر شده باشد و کفار در آنجا حقیر باشند – در اینصورت مخالفت با آنها اجباری است." مراجعه کنید به اقتداء السیرت المستقیم (1/418-419) با تحقیق شیخ نصیر الاقل.

شیخ عبدالقدیر ابن عبدالعزیز زندانی (الله متعال به زودی او را خلاص کند و او را نصرت کند که به زودی از آنجا فرار نماید) در ادامه این سخن میگوید: " این در رابطه به چیزهای است که با سریت و رازداری در اسلام مرتبط است، که شواهد شرعی آنرا حمایت میکند. نظر به این قول کسانی که ادعا میکنند اسلام فعالیتهای مخفی و سازمانهای پنهانی را تصویب نکرده است در اشتباه هستند. و این بسیار جای تاسف و اندوه است، کسانی را میبینی که خودشان مشغول دعوت هستند، اما **به کسانی که کتمان و رازدار** هستند اعتراض میکنند.

و این انتقاد ایشان وانمود میسازد که آماده گی برای جهاد (اِعداد) حتا در فکر شان هم نمی آید! (یعنی آماده گی برای جنگ حتا هیچ در فکر شان هم خطور نمی کندا)، در غیر آن معنی رازداری و اختفاء را میدانستند – بناً بالای این موضوع تفکر کنید. الله – سبحانه و تعالی – میفرماید: " اگر (این منافقان نیت پاک و درستی داشتند و) می خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده میکردند (و مسلح و مجهز در خدمت رسول راه می افتادند.) [التوبه:46] مراجعه کنید به " مفاهیم اساسی در رابطه به جهاد " (صفحه. 202 – 204).

[5] بیهقی آنرا در شعب الایمان روایت کرده و طبرانی در المعجم الکبیر (20/94 ,183 #) و البانی آنرا در صحیح الجامع (943) و السلسلة الصحیحه (2/436 ,453 ,1 #) صحیح دانسته.

نه بلکه – او –صلی الله علیه وسلم– در باره آن بسیار تاکید کرد; او ما را با این حدیث راهنمایی خیلی زیبا میکند – که از توریه (تزویر، تقلب، جعل حقیقت) و مخادعه (فریب تکتیکی) در مقابل دشمنان الله استفاده کنیم. بنابراین، از این حدیث معلوم میشود که احتیاط (حذر) تنها در معلومات مهم و حساس خلاصه نمی شود، بلکه عادت او – صلی الله علیه و سلم – این بود که از دسته بندی یا اختلاف در معلومات (یعنی معلومات را طوری میگفت که دشمن را فریب دهد و یا غافلگیر کند ویا به دشمن معلومات نادرست برسد)، و باعث آشفتگی و هرج و مرج دشمن میشد، و **اختلاف و نزاع بزرگ در صفوف دشمن** ایجاد میکرد، چشمان و جواسیس شانرا راهنمایی غلط میکرد.[۶]

---

[6] و مثال این، رازداری و پوشش حقیقتی بود که نعیم ابن مسعود – رضی الله عنه – اسلام آوردن خود را پنهان کرد، تا اینکه اختلاف و نزاع بزرگی در بین (الاحزاب) و قبیله یهودی (بنی قریظه) در جریان جنگ خندق انداخت. در جریان آنوقت نعیم ابن مسعود یکی از اعضای برجسته و مهم ائتلاف (قوای متحد کفار)، به سوی پیامبر الله – صلی الله علیه و سلم – آمد که اسلام آوردن خود را اعلان کند. پیامبر اسلام برای او گفت که اسلام آوردن خود را پنهان کند و دوباره دربین دشـمن رفته و با آنها از داخل جنگ کند. او برایش گفت: " **اگر دربین ما بمانی، بیشتر از یک مرد نخواهی بود (فقط مثل اعضای دیگر صف ما) . اما تو باید دوباره به آنها برگردی و آنها را تا اندازه که میتوانی از داخل ضعیف کن،و وحدتشانرا برهم بزن و آنها را از جنگ با ما باز دار، زیراکه بدون شک جنگ خدعه و نیرنگ است** " (انما انت رجل واحد فخذل عنا ما استطعت، فان الحرب خدعۀ) نعیم این نصیحت را بسیار خوب انجام داد. برای داسـتان کامل آن مراجعه کنید به فتح الباری (7/402) و البدایه و النهایۀ (4/111).

و از " الرحیق المختوم " : پیامبر– صـلی الله علیه وسـلم – از او خواسـت تا در اظطراب فعلی هر کاری که میتواند برای مسلمانان انجام دهد و از هر نوع حیله و تدبیر جنگی سودمند استفاده کند. آن مرد با رفت و آمد کردن خود بین یهود، قریش و غطفان آنها را طوری تنظیم کرد که هر **گروه علیه یکدیگر خود اغوا و تحریک شوند** و یکی دیگر خود را به زمین بزنند. وی بی درنگ به نزد بنی قریظه که در جاهلیت با آنان دوست و معاشر بود رفت و مهمانشان شد و گفت: شما از محبتم نسبت به خویش و از روابطی که میان ما ست، آگاهید، گفتند: راست گفتی اما فریش مانند شما نیستند، شهر شهر شما ست و اموال و فرزندان و زنانتان در اینجایند و نمی توانید به جایی دیگر بروید. اما فریش و غطفان برای جنگ محمد و یارانش آمده اند و شما نیز از آنان بر ضد محمد پیشتیبانی کرده اید در حالی که شـهر و زنان و فرزندانشـان در جای دیگرسـت و آنان در امان اند. اینان اگر فرصـتی بیابند، غنیمت

شمرده و از آن علیه مسلمین بهره میگیرند ورنه به دیار خویش باز میگردند و شما را با محمد تنها می نهند و او نیز از شـــما انتقام خواهد گرفت! گفتند:ای نعیم، پس چه کنیم؟ گفت: همراه آنان با محمد نجنگید مگر این که عده ای از مردان خویش را به عنوان گروگان نزد شما بگذارند. پیشنهادی بسیار نیکو داده ای!؟

سپس نعیم از آنجا مستقیماً به نزد قریش رفت و گفت: از دوستی و خیرخواهی ام نسبت به خویش آگاهید؟ گفتند آری. گفت: یهود از پیمان شکنی با محمد و اصحابش پشیمان شده و به او نامه نو شته اند که تعداد از شما را گروگان گرفته و به او تسلیم خواهند کرد سپس همراه او بر ضد شما می جنگند، اگر از شما گروگان خواستند نپذیرید و کسی را به ایشان تسلیم نکنید سپس به نزد غطفان رفت و همین سخنان را تکرار کرد.

چون شب شنبه ماه شوال سال 5 هجری فرا رسید، قریش کسی را به نزد یهود فرستاده و گفتند ما در جایگاه مناسب نیستیم و اسبها و شتران ما در معرض هلاکت اند پس با ما قیام کنید تا کار محمد را یکسره کنیم یهود قا صدی به سوی شان فر ستاند و گفتند: امروز شنبه ا ست و شما خود میدانید که پیشینیان ما با تجاوز به آن، به چه سرنوشت شومی گرفتار شدند با این تا عده ای تانرا به عنوان گروگان نزد ما نفرستید، همراه شما با محمد نمی جنگیم. هنگامی که فرستاده یهود با این پیام نزد قریش و غطفان آمد، گفتند: بخدا که نعیم راست گفته بود آنگاه قاصدی فرستادند و به یهود پاسخی دادند که به خدا کسی را نمی فرستیم، با ما به جنگ بپردازید تا کار محمد را یکسره کنیم. بنی قریظه با شنیدن این پاسخ گفت: **بخدا نعیم راست گفته بود.**

بدین ترتیب هردو گروه یکدیگر را رها کرده و یاری نکردند و تفرقه در میانشان نفوذ کرد و عزم شان را سستی گرفت.

و مثال عملی جاسوسی توسط پیامبر – صلی الله و علیه وسلم – حذیفه ابن الیمن (رضی الله عنه) است: و از " صحابه ها و یاران پیامبر " (جلد 1، عبدالوحید حامد) :

در آن لحظه های سرنوشت ساز تاریخ جنگ طوری بود که، همان جانبی که از میدان جنگ زود تر میرفت و ناامید میشد بازنده است و برنده کسی بود که مدت طولانی تر در آنجا باقی میماند. در همچون اوضاع نقش استخبارات ارتش یک عامل قاطع در تعین کننده نتیجه جنگ میباشد. در این مرحله مقابله پیامبر – صلی الله علیه وسلم – احساس کرد که او میتواند از مهارتها و تجربه حذیفه ابن الیمن استفاده کند. او حذیفه ابن الیمن را در تاریکی شب در بین موقعیت های د شمن روان کرد تا آخرین معلومات را درباره د شمن و روحیه آنها بیاورد، قبل از اینکه او – صلی الله علیه وسلم – اقدام به حرکت بعدی بکند...

و در حدیث کعب ابن مالک در صحیح البخاری (4,418) در نرفتنش به غزوه تبوک میگوید، " پیامبر الله هیچ گاهی به غزوه ای نمی رفت مگر اینکه در باره آن توریه میکرد (**یعنی معلومات نادرســـت را در باره جزئیات آن ارسال میکرد**)، تا اینکه وقت آن غزوه میرسید."

«پیامبر صــلی الله علیه وســلم هرگاه که می‌خواســت به غزوه‌ای برود، با اعلام مقصــد حرکتی دیگر آن **را مخفی** می‌داشت.»

و از جمله حرص و مبالغه پیامبر صلی الله علیه و سلم و حریص بودنشان بر موفقیت‌آمیز بودن غزوه‌ها و امور اصحابش به وسیله‌ی کتمان(راز داری)، این بود که سریه‌ای (تشکیلات) خود را به مسیر معین روانه میکرد، بدون اینکه آنها را از **هدف و مقصد شان آگاه کند**، او عادت داشت که برای آنها پیامی نوشته ، و در آن پیام هدف و مقصد را بیان میکرد –برای آنها دستور میداد که پیغام را باز نکنند تا اینکه 2 روز از سفر شان نگذشته، و یا تا اینکه به هدف شان نزدیک نشده اند این پیغام را باز نکنند. و این دقیقاً در سریه عبدالله بن جحش – رضی الله عنه – دیده شــد، که در آن ابن الحذرمی کشــته شــد... و فایده ای که از این واقعه برای ما وانمود میشــود اینســت: پنهان کردن معلومات حساس (عسکری، نظامی و عملیات جهادی) ، و جلوگیری از افشا معلومات - **حتا از خود مجاهدین**، مگر مستقیماً کمی قبل از انجام عملیات است تا در صورتی که اگر بعضی از آنها به دست دشمن افتاد و اسیر شدند، چیزی برای گفتن و اعتراف کردن نداشته باشند حتی اگر تیکه تیکه هم شوند..[۷]

---

[7] این همان اصطلاح مشهور در امنیت، استخبارات و نظامی امروزی است که میگویند: " **فقط چیزی که مربوط تو میشود ویا به آن نیاز داری بدان و بس** " این یک قاعده بود که توسط پیامبر –صلی الله و علیه و سلم– و صحابه کرام – رضی الله عنهم – استفاده شد.

و در فهرست امنیت که توسط برادران (در مرکز ابو زبیده بخاطر خدمت برای مجاهدین، یک انستیتوت که توسط یاران و استادان که نزد شیخ ابو زبیده * درس میخواندند بناء شده بود) به نشر رسید مینویسد که: " و مردم سه نوع اند. **مسـلمان ، مجاهد ، و کســی که فعالانه به اســلام مخفی کار میکند** – "بناً معلومات نظر به ضــرورت باشــد." و این " یکی از **زیبائی ا سلام شخص ا ست** که معلومات که مربوط اش نمی شــود را ترک میکند " (

ترمذی آنرا روایت کرده و نووی آنرا حسن دانسته). و منحیث یک اصل و قاعده اساسی: باید اعضای گروه را از **دانستن معلومات که برای آنها ضروری نیست دور نگهداشت** ... [و بعداً او میگوید]... منحیث یک قاعده کلی: جزئیات و معلومات فقط به اساس ضرورت داده شود بناً معلومات برای کسانی است که به آن اشد ضرورت دارند و به آنها هم مطابق به ضرورت شان معلومات داده شود نه چیزی زیادتر. و او از جستجو و دانستن معلومات که برایش نیاز نیست و به او مربوط نمی شود منع شده. و به همین قسم این فرض است که از دادن معلومات به کسانی که مربوط شان نمی شود خودداری کنیم و منحیث یک قاعده ما باید از معلومات که برای ما ضرور نیست دور باشیم درغیرآن برای ما زیانبار و مضر ما خواهد شد (هرچند در اوایل بی ضرر معلوم شود اما در مراحل بعدی بسیار **زیانبار تمام خواهد شد**)."

بناً در اینجا بطور خلاصه دو چیز را باید بخاطر داشت:

1. بازداشتن معلومات از هر کسی که مربوط آن نمیشود و،
2. حتا زمانی که معلومات را به شخص که ضرورت دارد میدهید به اندازه نیازش داده شود، از حد زیاد در دادن معلومات تجاوز نشود، معلومات بیشتر فقط در صورت نیاز دوباره داده شود و بس.

برای اینکه بیشتر واضح شده باشد به یک حالت فرضیه نگاه کنید: اگر امیر یک تنظیم، جماعت و یا طایفه باشد – و از یکی برادران درخواست کار کردن در بخش مالی شود که (بودیجه) یک عملیات و یا فعالیت های جهادی را تخمین مالی کند – بناَ برای این برادر همان چیزی که مورد نیازش است داده شود نه **چیز بیشتر**. اگر یک وظیفه باشد (یعنی سیستم مالیات) ، و او برای چندین وظیفه گماشته نشده باشد (مثلاً حسابدار و همچنان یک مربی، قاچاقچی، و غیره ... که در اینصورت او باید از چیزهایکه برای او ضرور است آگاه شود و بداند مثلاً او باید بداند که وظیفه وی چه است و چه چیزها نیاز است که او وظیفه خود را موفقانه انجام دهد)، بعداً او غیر از آنچه که برایش تخصیص داده شده چیزی دیگری را نباید بداند (و چیزهای دیگری درباره وظیفه اش). (در بسیاری از حالات) برای شخص مالی ضروری نیست که بداند عملیات چه وقت و توسط کی و در کجا انجام میشود. همین قسم کسانی که عملیات را انجام میدهند (مثلاً رباکننده هواپیما و سایر و سائط...، اختطاف کننده، استشهادی و ترور کننده، و غیره) برای شان ضرور نیست که **بدانند آنها را کی تمویل میکند** و یا مسؤل مالی آنها کی است، این چیزی است که آنها نباید بدانند. و بازهم میگویم که این فقط یک مثال بود که که تصویر را برای برادران نو شروع

کمی واضح تر نشان دهد. این قضیه شاید در تمام اوضاع صدق نکند – بلکه امیر و کسانیکه مسؤلیت به عهده آنها است، باید مردی باشد که از این مسایل آگاه باشد و دارای **درک، فهم و علم دقیق و عمیق** باشد (بسیار خوب خواهد بود که تجربه قبلی هم داشته باشد)، تا اینکه آنها بتوانند نظر به ضروریات خاص و تغیر اوضاع تصمیم بگیرند.

و " کسی که به الله و روز آخرت ایمان دارد، باید سخن راست بگوید، یا اینکه **خاموش** باشد." [بخاری و مسلم]

و " این منحیث **گناه** برای شخص کافی است، که او نقل میکند هر آنچه را که میشنود." [مسلم]و همیشه چنین بوده که: کسی که بسیار زیاد حرف میزند، کسی است که اشتباهاتش بسیار زیاد خواهد بود. والله اعلم.

* شیخ ابو زبیده کی است؟

برادران از مرکز در رابطه به استاد خود چنین میگویند: " او متخصص در " العمل الجهادی الامنی (طرح امنیت فعالیتها و عملیات جهادی) " بود، و حمایت بخش لوژستیک (تدارکات) برای چندین سال به عهده او سپرده شده بود، و او با استفاده از احتیاط و استخباراتش هزارها مهاجرین را داخل افغانستان کرد. و اجر و پاداش همیشه برای کسانی باقی خواهد ماند که قبل از ما بودند، از الله متعال استدعا مینماییم که از ما و تمام کسانیکه فعالانه برای اسلام کار میکنند مورد قبول خود بگرداند."

اینجا خلاصه سخنانی است که از اخبارهای عربی گرفته شده:

" او یکی از اشخاص بسیار زیرک و غیر دستگیر (یعنی هیچ بدست نمی افتاد) بود. و از بین تمام رهبران او یکی از کسانی بود که کمترین عکس را داشت یعنی خیلی کم عکسبرداری شده بود . و با وجود آنهم از بین تمام اعضای سازمان او بسیار زود زود و بسیاز زیاد زیاد سفر میکرد، او مجازاً برای سی آی ای CIA (Central Intelligence Agency) ناآشنا بود. که توسط عملیات مشترک سی آی ای CIA، اف بی آی FBI، و آی اس آی ISI – استخبارات پاکستان– و قوای امنیتی پاکستان در جریان یک حمله ناگهانی بالای یک آپارتمان در فیصل آباد پاکستان ساعت – 3 AM صبح تاریخ 28 مارچ سال 2002 دستگیر شد.

و " رِسـام " – کســی که متهم به طرح حمله بالای میدان هوای لاس انجلس Los Angles شـده بود در رابطه به ابو زبیده گفت، او کسی بود که مسؤل ترینگ کمپهای نظامی بود ، وهمچنان مسؤل تقسیم جوانانی که از کشــورهای مختلف می آمدند بود، و او کســی بود که داوطلبان برای عملیات را قبول و یا رد میکرد. و همچنان او مسؤل این بود که در کدام کمپ و در هر کمپ به چه تعداد جوانان باشند."
هنگامیکه میخواست از حمله ناگهانی فرار کند از ناحیه شکم و ران زخمی شد، و همراه سوریه ای او ، ابوالحسنات کشته شد، و دیگر اعضای سازمان نیز زخمی شدند."

ماه بعد از دســتگیری وی، مجله " الوطن " از منابع مختلف گذارش داد که کمپیوتر شــیخ ابو زبیده **بزرگترین خزانه و گنج** برای امریکائیها بود.

یکی از برادران که با شیخ بود میگوید: که شیخ آنقدر علم بالا در روش امنیتی، **احتیاطی و پیشگیرانه داشت**، که توانست موساد (یکی از خدمات استخباراتی مخفی و نا مشهور یهودی) را فریب دهد. داخل ایالت صهیونیستها شد نه تنها داخل شد بلکه عملیات را هم در آنجا انجام داد بعداً آنها را بسته کرد، آرام و بی صدا بدون اینکه شناسائی شود.

بنابراین اگر (احیاناً) بعضی از مجاهدین ضعیف شد، و یا اینکه بدست دشمن افتاد – او هیچ چیزی برای گفتن ندارد که بگوید یا آشکار کند[۸]، حتا اگر او را تکه تکه هم کنند و او را جدا جدا از هم بدرند...[۹]
و از جمله این موضوع ، اینست که زمانی که پیامبر –صلی الله و علیه وسلم- تصمیم هجرت در راه الله متعال را گرفت ...

- ✓ او نزد ابوبکر در ساعتی آمد که **معمول** نبود (یعنی در ساعتی آمد که روزهای دیگر در چنین ساعت ملاقات نمیکردند)
- ✓ این بار او پوشیده (**پنهانی** و نقاب دار) نزد ابوبکر آمد[10]

---

[8] بعضی افراد – احمقانه – فکر میکنند که، **برادر چه!** آیا تو به من **باور** نمی کنی؟ قسم به الله که من درباره این با کسی صحبت نمی کنم! فقط لطفاً در باره فلان چیز و فلان چیز برای من بگو ... بگو برای من آنچه که رخ داد به فلانی و فلانی ... " اگر آن برادر از دادن معلومات خودداری کند، برادر دیگر بخاطر ندادن معلومات او را متهم به " **ناباوری، م شکوک** و **بدگمانی** " میکند، و شروع به انتقاد و **ملامت** کردن میکند. اما مو ضوع این چنین نیست. بزرگترین شواهد که بخاطر پنهان کردن در دست است، پنهان کاری پیامبر –صلی الله و علیه وسلم- حتا او معلومات را از **مجاهدین** از شریفترین صحابه خود مخفی میکرد!! پس ای برادر که دیگران را بخاطر مخفی کردن معلومات ملامت و متهم به بی اعتمادی میکنی، آیا پیامبر – صلی الله و علیه وسلم – **را هم متهم به بی اعتمادی بالای صحابه اش میکنی!!** بالای این موضوع عمیقاً فکر کنید، ای برادرانی که بخاطر اسلام کار میکنید!

[9] در این رابطه کتاب مهمی برای کسانی که فعالانه در حال کار هستند قابل دسترس است " **حکم کسی که خود را بخاطر حفاظت معلومات میکشد** ".

[10] زمانی که آنها این تصمیم ناحق و غیرعادلانه را گرفتند، جبرئیل –علیه السلام- بر پیامبر فرود آمد و او را از توطئه قریش آگاه ساخت و به وی خبر داد که خداوند اذن خروج از مکه داده است و زمان هجرت و نحوهٔ دفع توطئه قریش را معین کرد و فرمود: (امشب در بستری که هر شب می خوابیدی، مخواب)).(سیرهٔ ابن هشام ج 1 ص 482. زادالمعاد ج 2 ص 52.)

پیامبر صلی الله و علیه وسلم در شدت گرمای ظهر هنگامی که مردم از فشار گرما در خانه استراحت می کنند، به نزد ابوبکر –رضی الله عنه – رفت مراحل هجرت را با او در میان نهاده و قطعی سازد. عائشه می گوید: هنگامی که همگی از شدت گرمای نیمروزی در خانۀ ابوبکر نشسته بودیم، کسی به او گفت این رسول خدا است که صورتش را به جامه **پوشانده** و در ساعتی به دیدارمان آمده که **معمولاً** نمی آمد. ابوبکر گفت پدر و مادرم فدایش باد به خدا جز کاری مهم او را در این لحظه بدین جا نیاورده است. عائشه می گوید پیامبر اذن دخول خواست، چون به داخل دعوت شد وارد خانه شد و به ابوبکر فرمود: کسانی را که نزد تو حاضرند، بیرون فرست. ابوبکر گفت:پدرم فدایت باد حاضرین در خانه خانوادۀ شمایند و غریبه ای نیست پیامبر فرمود: به من اجازۀ خروج داده شده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایت باد، آیا اجازه همراهی دارم؟ پیامبر فرمود: بلی (صحیح الخاری، باب هجرة النبی و صحابه ج 1 ص 533 و در مورد هجرت بنگرید به احادیث (476، 2138، 2263، 2264، 2297، 3905، 4093، 5807، 6079). آنگاه برنامۀ هجرت را با او قطعی کرد و به منزل بازگشت و در انتظار فرار سیدن شب باقی ماند و طبق معمول به کارهای روزانه پرداخت تا کسی درنیابد که او آمادۀ هجرت می شود یا در برابر تصمیم قریش قصد دفاع از خویش دارد.

پیامبر عادت داشت که در اوائل شب پس از نماز **عشاء** می خوابید و نیمه شب برای ادای نماز **شب** به مسجدالحرام می رفت. آن شب پیامبر به علی فرمود که در بسترش بخوابد و خود را با بالاپوش یمانی اش بپوشاند و او را دلگرم ساخت که برایش حادثه ای ناگوار رخ نمی دهد.

چون سیاهی شب برهمه جا سایه افکند و آرامش حکمفرما شد و مردم به خواب رفتند، دشمنان مخفیانه پیرامون خانه اش گردآمده و در کمین نشستند تا هنگامی که بر می خیزد و برای نماز شب از خانه خارج میشود، بر او یورش آورده و تصمیم خویش را عملی سازند.

پیامبر ص از خانه خارج شد و صفوفشان را شکافت و از میانشان گذشت و مشتی خاک برداشت و برسر همگی آنان پاشید و خداوند توان دیدن را از آنان گرفت چنانکه در آن لحظات او را نمی دیدند ، پیامبر ص این آیه را تلاوت میکرد:

وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ (یس:9)

- ✓ او برای پیروان خود دســتور هجرت را داد قبل از اینکه او خودش هجرت کند، در حالیکه ابوبکر میگفت: " آنها پیروان تو هستند!، آنها چطور تو را تنها گذاشته میتوانند در چنین حالت خطرناک؟ "
- ✓ و عبدالله ابن ابوبکر آن دو را قبل از اینکه شــب تمام شــود ترک میکرد، و روز را با قریش سپری میکرد که گویا او تمام شب را در مکه گذشتانده. او تمام نقشه های را **که قریش علیه پیامبر و ابوبکر میکشیدند را به ذهن خود میگرفت** ، و زمانی که تاریک میشد (یعنی آفتاب نشست) به طرف مخفی گاه غار نزد پیامبر و ابوبکر میرفت و آنها را از تمام نقشه های قریش آگاه میساخت (و تمام شب را با آنها سپری میکرد)[11]

ما در پیش روی آنان سـدّی، و در پشت سر ایشان سدّی قرار داده‌ایم (و لذا به کسانی می‌مانند که در میان دو سدّ، گیر کرده باشند، و پیش رو و پشت سر خود را مشاهده نکنند) و بدین وسیله جلو چشمان ایشان را گرفته‌ایم و دیگر نمی‌بینند.

[11] پیامبر در شــب 27 صــفر ســال چهاردهم بعثت مطابق 12،13 ســپتامبر ســال 622م خانه را ترک کرد و به خانهٔ دوسـت خویش ابوبکر رفت که در مال و در همنشینی با آن حضـرت از همه کس امینتر بود. آنگاه از دریچه ای که در پشت خانه ابوبکر بود با شتاب و پیش از دمیدن سپیده خارج شدند چون پیامبر میدانست که قریش برای یافتنش نهایت کوشش خود را به کار می برند و نخستین راهی که دیده ها بدان دوخته خواهد شد راه اصلی مدینه است که به سوی شمال می رود، از این رو راهی کاملاً **معکوس** را در پیش گرفت، یعنی راهی که در جنوب مکه واقع است و به سوی یمن می رود! وی 5 میل در این مسیر راه پیمود تا به کوه ثور رسید. کوهی بلند که راهی بس پر پیچ و خم دارد و صعود برآن دشوار و پرسنگلاخ است. چون به غار رسیدند پیامبر و ابوبکر سه شب یعنی شب جمعه و شب شنبه و شب یکشنبه (3) شب را در غار پنهان شدند. ((عبدالله بن ابی بکر)) شب را نزد آن دو میگذراند. عائشه گفته اسـت که : او جوانی زیرک و تیزهوش بود که سـحرگاه از نزد آن دو به شـهر میآمد و چنان مینمود که گویی تمام شــب را در مکه و همراه قریش بوده اســت و هر مکر و تدبیری که علیه پیامبر می اندیشــیدند، می شــنید و به یاد می سپرد و در آغاز شب خبر آن را به پیامبر و همراهش گزارش می داد .... چون قریشیان بامداد همان شب اجرای توطئه از نجات رسول خدا اطمینان یافتند نزدیک بود، دیوانه شوند و نخستین کارشان این بود که علی را مضروب ساخته و

برای تمامی داستان هجرت پیامبر مراجعه کنید به صحیح البخاری (3,905) که عائشه مادر مومنین روایت کرده...[۱۲] و همچنان در این باره سخن پیامبر است زمانی که در راه هجرت با سراقه برخوردند برایش گفت که " موضوع ما را پنهان نگهدار ".

او را تا کعبه کشیدند و ساعتی زندانی کردند تا شاید خبری از پیامبر به دست آورند اما چون سخن مفیدی از او نشنیدند ...

[12] سیاف العادل یکی از فرماندهان بزرگ بود در ضمن یکی از رهبران متخصص و ماهر در ضد استخبارات و روشهای امنیتی بود او بعضی از فوا ید که در داستان هجرت پیامبر –ص- است را در کتاب بنام " الامن والاستخبارات" فهرست وار مینویسد:

1. علی در بستر خواب پیامبر خوابیده بود، تا اینکه تمویح (فریب بدهد) و چشمان دشمن را کور کند.
2. پیامبر –ص – در وقت قیلوله به خانه ابوبکر رفت وقتی که اکثر مردم از خانه خود بیرون نمیشوند.
3. زمانی که خانه ابوبکر را ترک میکردند از دروازه اصلی خارج نشدند بخاطر احتیاط که مبادا تحت تعقیب نباشند.
4. آنها به سوراخ رفتند، این اقدام احتیاطی بخاطر آنکه مبادا دشمن در راه مدینه به آنها کمین گرفته باشد.
5. و حتا با وجود آنکه آن غار در راه مدینه نبود، این تکتیک بخاطر سوق دادن دشمن به مسیر غلط بود که آنها را تعقیب نکنند.
6. آنها استخبارات داشتند که آخرین اخبار، گذارشها و پیشرفتها را از مکه به آنها میآورد توسط "عبدالله ابن ابی بکر".
7. آنها منبع امن تدارکات داشتند که توسط اسما ابن ابی بکر برای آنها آورده میشد.
8. پس از آنکه "عبدالله و اسما" به مکه باز میگشتند، عامر بن فهیره که غلام ابوبکر بود گوسفندان را بخاطر محو رد پای آنها میچرانید که آثار و ردپای آنها محود شود.

و در صحیح البخاری باب است در باره " **جنگ خدعه، فریب و نیرنگ است** " و حدیث [13] که در اینجا است الحافظ ابن حجر در باره آن مینویسد:

---

9. دلیل اینکه پیامبر – صـلی الله و علیه وسـلم - و ابوبکر سـه روز در غار باقی ماندند این بود تا: آتش جستجو بنشیند و کار دسته های بازرسی متوقف شود، و هیجان قریش پس از سه روز تعقیب و کاوش پرشتاب، رو به آرامی نهد.
10. در جریان حرکت (از یک جا به جای دیگر) از تمویح (نیرنگ) و سـریه (پنهان کاری و اخفاء) استفاده کردند، طوریکه در جریان راه مردی از ابوبکر پر سید " این مرد با تو کیست؟ " ابوبکر جواب داد، " او راه را برایم نشان میدهد." و آن مرد فکر کرد که راه جاده را میگوید در حالیکه هدف و قصد ابوبکر راه راست بود.

قابل ذکر است که راز پنهان شدن پیامبر و ابوبکر را در غار هیچ کسی نمی دانست بجز " عبدالله و خواهرش، عایشه و اسما – که اطفال ابوبکر صدیق بودند و غلامش عامر ابن فهیره.

[13] این حدیث هم اسـت، " الحرب الخدعه " (جنگ نیرنگ اسـت) به روایت از ابوهریره و جابر ابن عبدالله. امام نووی مینویسد، " علما بر این توافق دارند که هر نوع نیرنگ و حیله ای در جنگ با کفار جایز است، اما در صورت داشتن پیمان امنیتی با آنها که موجب شکستن آن پیمان میشود جایز نیست." مراجعه کنید به صحیح المسلم بالشرح النووی (12/45).

و این اصـل تمام انواع نیرنگهای معاصـر را دربر میگیرد، بطور مثال: **اسـناد تقلبی، تذکره و یا هویت های تقلبی، پاسپورت تقلبی، روشهای گمراه کننده، به نماینده گی کسی دیگر رای و یا نظر دادن** ، و غیره ... و هیچ شرمی در استفاده از چنین چیزها نیست، چونکه این یک امر است از جانب پیامبر –ص– و همچنان مشتق شده از آیه نساء. و همچنان ما باید بخاطر داشته باشیم که (CIA) و دیگر مراکزمخفی استخباراتی زمانی که عملیات سـری یا مخفی شـانرا اجرا میکنند بطور عادی از اسـناد تقلبی بخاطر سـفر از یک کشـور به کشـور دیگر اسـتفاده میکنند. حالا ببینید اینهای که هیچ الهی برای هدایت کردن ندارند و هیچ کتابی و یا هیچ نصـرت کنند ای ندارند **اینقدر احتیاط میکنند** و از خدعه و نیرنگ اسـتفاده میکنند – اما درباره کسـانی که موحد هسـتند و به الله

متعال ایمان و یقین دارند کسانی که مردمان ایمان و سنت هستند و اوامر الله متعال را در قرآن میخوانند و میشنوند و توسط پیامبر – صلی الله و علیه وسلم – امر شدند **که تمام احتیاطات لازم خود را بگیرند و از نیرنگ و خدعه استفاده کنند تا (حرکات) دشمن را کنترول کرده و پیروزی این جهاد را تضمین کنند، آیا ما نسبت به آنان در استفاده ازاین روشها سزاوارتر نیستیم ؟**

و در این حدیث ما می بینیم که پیامبر دوست داشتنی ما **فکر و اندیشه نابغه نظامی** داشت، این ما را بیاد این حدیث انداخت که او " پیامبر مرحمت و پیامبر جنگ های بزرگ است "[قسمیکه ابن تیمیه آنرا در السیاسة الشریعة بیان کرده] . و کسی که شاگرد درسهای نظامی است این حدیث " جنگ خدعه است " برای او ثابت شده است و خوب میداند که در هر جنگ موفق، عملیات، و مبارزات، این دستور کاملاً مفید واقع شده و پیروزی را تضمین میکند. و همچنان شاهکارهای پیامبر ص مثل آفتاب ظهر (وقت نیمروز) زیرکانه، استادانه و تابان بود. اما جای بسیار تاسف و اندوه است که افراد مسلمان پیامبر را تنها منحصر به اخلاقیات کرده و تطهیر کننده اجتماعی و معنوی میدانند، در حالیکه برعلاوه اینها او همچنان یک فرمانده بزرگ و نابغه نظامی بود. و فایده دیگر این سنن و احادیث اینست که این احادیث رد خیلی زیبای بالای بدبینان و شکست گرایان عصر است، کسانی که در دنیای خیالی و تصوری خود را گم کرده اند " و میگویند که اسلام دین صلح جو است، جهاد فقط در وقت دفاع خودی است وبس و پیامبر –ص– پیامبر مرحمت بود نه پیامبر جنگ (این گفته آنان برخلاف حدیث است در حالیکه پیامبر –ص– پیامبر مرحمت و جنگ بود) " ما به الله پناه میبریم از چنین کفر و ناسزاگویی.

برای اینکه بعضی شباهت های نظامی و تکتیک های امنیتی پیامبر– صلی الله و علیه و سلم – را خوبتر شرح داده باشیم به بعضی از شباهت های می پردایم که بین تکیک های امنیتی و نظامی پیامبر – صلی الله و علیه وسلم– و افراد بلند رتبه دیگر در این بخش موجود بود، در اواخر قرن ششم فرمانده ستراتیژی نظامی چین – **سانتوزو**- کتابی نوشت بنام " **هنر جنگ** " که بعدها این کتاب باعث ترغیب ستاد ارتش عمومی جرمنها ناپلیون شد، و حتا باعث طرح پلان عملیات طوفان صحرایی (جنگ اول خلیج به اصلاح انگریزی " Gul War گلف وار") شد. خوب اینجا به بعضی مثالهای مختصر این کتاب می پردازیم (تمام این مثالها از کتاب "هنر جنگ" که توسط رالف.دی.ساویر [یک متخصص در تاریخ نظامی بود] ترجمه شده گرفته شده، Westview Press, 1994):

- قواعد اساسی و تهدابی تاکتیک های جنگی برای حملات اینست که " پیش برو به مکان که اصلاً دشمن انتظار آنرا ندارد، حمله کن در موقعیت و یا جای که دشـــمن **آماده نیســـت**." این اصـــل تنها زمانی تحقق میآبد که **نهانکاری** در تمام عملیات باشد; دیگر اینکه کاملاً کنترول خود و نظم شدید و سخت در صف موجود باشد ; و بلاخره اینکه بســـیار دقیق و عمیق باشـــد. نتیجه این ژرف نگری و دقت باعث – جســـتجو و پیگردی کردن و بد ست آوردن معلومات و فهم کامل در باره د شمن از طریق تمام و سایل در د ست دا شته- میشود ، به شمول بکارگیری شدید جاسوسان. **یکی از قانون های تغیرناپذیر اینست** که اولاً هیچ گاهی بر خواهش، اراده و میل دیگران اتکا مکن!، و ثانیاً اینکه هیچ گاهی به رویدادها و حالات اتفاقی و شانسی اتکا مکن!. بلکه باید هر چیز را با اســتفاده از علم، فهم، تجزیه و تحلیل مُصــر و مداوم و آماده گی دفاعی ... انجام بده " (معرفی مترجم صفحه: 134 – 135).

- جنگ راه فریب و نیرنگ اســت، بنابراین باوجود که توانا اســتی خود را برای آنان **ناتوان نشان** بده. زمانی که برای اعزام و اســـتخدام نیروهای خود مصـــروف بودی، خود را **غیر فعال** و رکود نشـــان بده. زمانی که هدف نزدیک بود، آنرا طور نشان بده که **گویا خیلی دور** است، و زمانی که دور بودی حیله نزدیک بودن را بکن. برایشان فایده و منفعت را نشان بده تا آنها را اغوا کنی و بفریبی. در بین شان [در بین قوای شان]بی نظمی را ایجاد کن و آنها را بگیر... اگر آنها خواب کردند، آنها را وادار کن که بیدار بمانند [یعنی نگذار خواب کنند]. اگر آنها با هم متحد شدند، آنها را از هم جدا کن." (هنر جنگ ، ارزیابی های ابتدایی، صفحه 168)

- " بنا بر این لشـکر که به فریبکاری بنا نهاده شـده باشـد، به پیش میرود ، فایده حاصـل میکند، و دشـمن را از هم میپاشد و بین شان تفرقه می اندازد." (هنر جنگ، مبارزه نظامی، صفحه:198).

- البته در اصـــل فریب و نیرنگ تنها یک هنر و یا پایان همه چیز نیســـت، بلکه خلاف تمایلات در جهان عصـــری بعضی اوقات خدعه نیاز می شود و غالب میآید.اقدامات کاذبانه و نادرست، تظاهر، خدعه، فریب، دروغگویی، تفرقه بین عســـاکر، آب را خیس کردن ماهی گرفتن، وانمودکردن آشـــفتگی و هرج و مرج ... و امثال اینها همه برای رسیدن به هدف واحد که همان **گول زدن و فریب دادن دشمن** است، تا دشمن مغشوش و دست و پاچه شود و یا مجبور به جواب از راهی شود که جانب مقابل میخواهد. همیشه باید جنگ را از این موضوعات

و ابعاد نگاه کرد: **نیرنگ ، غافلگیری ، بطور پیاپی و همیشـــه چهره های دروغین ایجاد کردن، معلومات غلط پخش کردن، بکار گیری حیله گری و فریب.** زمانی که این نقشــه ها طرح شــد و به شکل مؤثر عملی شد، دشمن نمی داند که به کجا حمله کند و به کدام سیستم ترکیب خود را تنظیم کند، و این باعث تلفات سنگین و اشتباهات کشنده آنها خواهد شد." (معرفی مترجم: صفحه.136).

- اگر لشکر پلانهای خود را مخفی نگهداشته نتوانند، فریب و خدعه نامؤثر ثابت خواهد شد. – سان تازو– بر این تاکید میورزید که ، فرمانده عمومی باید **گمنام، مبهم و غیر قابل عمقسنجی باشد، هیچگاهی اهداف و پلانهایش را آشکار نکند، حتا برای عساکر خودش.**" (معرفی مترجم، صفحه:137)

- زمانی که لشکر را تجهیز کردی، و پلان های ستراتیژیک را تشکیل دادی باید غیر قابل عمقسنجی باشی(یعنی کسی نتواند پلانهای تو را تشصخیص بدهد، رازهایت را بداند، و یا موقعیت و اسرار تشکیلات تو را بداند، همه چیز باید برایشان مبهم باشد) ... این برای یک امیر و فرمانده عمومی ضرور است که آرام و مبهم باشد، راست و منظم باشــد، و توانایی گیچ کردن و تخدیر کردن چشــمان و گوش های نیروها و لشـکر را داشــته باشـد، انها را نادان (بی خبر از رازها) بگذارد {مترجم: لفظاً آنها را " نادان و گیچ نگهدارد." – *چوچون* – بر این عقیده اســت که اینها همه فقط بخاطر مخفی نگهداشــتن رازها اســت نه کدام پالیســی که عســاکر را گیچ و نافهم بگهذارد}. او تنظیمات و مدیریت امورات خود را ، استراتیژی های خود را همیشه تغیر میداد که توسط مردم و یا کسانی دیگر شناسایی نشود. او همیشه موقعیت های خود را تغیر میداد و مسیر های کج و غیر مستقیم را طی میکرد که مبادا تو سط مردم یا کسی پیش بینی نشود... کارها را بالای آنها (عساکر) زیاد کن (یعنی بسیار زیاد تحت فشار باشند) هدف را برای شان تشریح مکن." (هنرجنگ، ناحیه های 9، 220-224)

- موقعیت را که از قبل برای جنگ تعیین کرده ایم نباید برای دشــمن **آ شکار** شــود... بناً شــدیداً آنها را تحلیل و تجزیه کن تا تلفات و د ستاوردها را **تخمین** کرده بتوانی. آنها را تحریک کن تا مسیر حرکت و توقف خود را بدانند. توانایی و تمایل قوت شانرا تشخیص بده تا زمنیه های کشنده **و قابلیتهای مدافعه و فابلیتهای تصرف آنها را شناسائی کنی.** نقاط ضعف و توانائی شانرا بررسی کن.(هنر جنگ، خلاء و استحکام، صفحه:192-193)

ا سا ساً خدعه به معنی چیزی را آ شکار کردن در حالیکه چیزی دیگری را پنهان کردن ا ست. و این حدیث یک تشـــویق اســـت به گرفتن مراحل احتیاطی در جنگ، و اقدامات اخذ کردن در مقابل کفار برای فریب و اغفال آنان. و کســـی که از این مســـایل به اندازه کافی آگاه نیســـت (یعنی نمی داند که چطور دشـــمن را فریب دهد)، دراینصـورت او از کارهای که در چهاراطراف او میشـود امن نخواهد بود (**شکست خواهند خورد**) و ممکن است آن امر برعکس شده و کافران با او این اسلوب را به کار گیرند."[۱۴]

و در صحیح البخاری نیز باب است در ارتباط به " دروغگویی در جریان جنگ (الکذب فی الحرب)،" [۱۵] که در آن داستان قتل طاغوت یهود، کعب ابن اشـرف یهودی را ذکر نموده، آمده اسـت که آن 2 نفر از صـحابی

و از این گلچین های کوتاه و کم، مشـــاهده مینماییم که کفار و مشـــرکان چقدر اهمیت به امورات شـــان میدهد، در گذ شته که چنین بود اما حالا این تخنیکها و تکتیکها چند برابر شده ا ست –اما این تخنیکها و تکتیکها برای مسلمانان شایسته تر است که بدانند، تا اینکه متابعت از احکام الهی و درسهای پیامبری و مثالهای صحابه کرام را عملی کرده با شند. الله متعال جوانان توحید را در انجام این وظایف نصرت کند به همان طریقه که او دو ست دارد و راضی میگردد.

[14] مراجعه کنید به فتح الباری (6/158).

[15] شیخ عبدالقادر ابن عبدالعزیز زندانی (الله متعال آزادش کند و راهی فرار را برایش باز کند)، در کتابش (مفاهیم اساسی در رابطه به جهاد، 184–180) در بخش " دروغ گفتن برای دشمن":

او میگوید: **که دروغ گفتن برای د شمن نه تنها در جریان جنگ بلکه در وقت صلح هم جایز ا ست،** به این قسم:

الف) در جریان جنگ: در این رابطه حدیثی از ام کلثوم بنت عقبه که گفت: من از پیامبر نشنیده ام که دروغ گرفتن در چیزی را اجازه دهد، مگر در حالت جنگ، آ شتی در بین مردم، و آ شتی مرد با خانمش و یا خانم با شـوهرش." (روایت شـده توسـط: احمد، مسـلم، ابوداوود، و روایت مشـابه توسـط ترمذی از اسـما بنت یزید)...

ب) دروغ گفتن برای دشـمن در جریان صـلح، این بخاطر دلایل مختلف مجاز اسـت. دلایل زیاد اسـت اما بعضی شان مثل دروغ گفتن برای د شمن زمانی که در آن فایده دینی با شد، ویا فایده دنیائی برای مؤمن در آن باشد و یا دروغی باشد که مؤمنان از ضرر کفار در امان باشند.

[شیخ در شرح آنها مینویسد 1.) »ابراهیم علیه السلام فقط سه بار، دروغ گفت. دو بار بخاطر خدا. آن جایی که فرمود» :إِنِّی سَـقِیمٌ «یعنی من مریض هسـتم. و دیگر آنجا که گفت» :بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هَذَا «یعنی این بت بزرگ آنها، این کار را کرده است. و سوم اینکه روزی، او و ساره از سرزمین یکی از پاد شاهان جبار و ستمگر می گذشتند. مردم به آن پادشاه گفتند: مردی وارد سرزمین ما شده است که زیباترین زن، همراه اوست. پادشاه پیکی به سوی او فرستاد و از او دربارۀ آن زن پرسید و گفت: این کیست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خواهر من است. سپس، نزد ساره آمد. و شرح بقیۀ حدیث در جلد اول حدیث شمارۀ (1035) بخاری آمده است.. اگر چه در حدیث، لفظ دروغ بکار رفته است اما این سه مورد، توریه هستند.

در قرآن کریم آمده که وقتی قوم ابراهیم علیه السلام در روز خاصی از سال قصد بیرون رفتن از شهر را داشتند، آنها به ابراهیم علیه السـلام نیز پیشـنهاد دادند که با آنها بیرون رود، اما ابراهیم علیه السـلام به دلیل آنکه قصـد شـکاندن بتهایشان را داشت، بهانه آورد و گفت : «إِنِّی سَقِیمٌ» یعنی من مریض هستم. سوره صافات، آیه 89.

گویا بیماری روح و آزار دل از پندارگرائی و اوهام‌پر ستی مردم ، و بردا شت ایشان از سخن او بیماری ظاهری بود، و تعلل ابراهیم علیه السلام به‌این‌که بیمار است، تمهیدی برای این بود که علیه بتانشان برنامه‌ای را به‌اجرا گذارد تا این حجت بر قومش که بتان شایسته پرستش نیستند، الزام گردد. نقل است: در فردای روزی که ابراهیم علیه السلام خود را بیمار وانمود کرد، قومش مراسـم جشـنی داشـتند که همه در آن از شـهر بیرون می‌رفتند پس ابراهیم علیه السـلام خواست تا خود را از آنها عقب کشیده و کار بتان را یکسره سازد، بدین جهت خود را به در بیماری زد.

سخن وی که: «من بیمارم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود دا شت ولی در عین حال خواست که آنها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد

پیامبر او را فریب داده و بقتل رسـاندند بطوریکه در نزد او وانمود کردند که از اوامر پیامبر صـلی الله علیه و سـلم دربارهٔ‌ی صـدقات و غیره به تنگ آمده‌اند و اکنون به نزد او آمده و از او کمک می‌خواهند، و این اسلوب را به کار گرفته تا سرانجام او را در موقعیتی مناسب به قتل رساندند.[۱۶]

و 2.) داستان مردم خندق، راهبی برای پسر میگوید که برای فامیلت بگو که نزد جادوگر ماندم از همین خاطر ناوقت شد. به روایت مسلم ، ببینید صحیح المسلم بالشرح النووی (18/130).

و 3.) در باره مجاز بودن دروغ گفتن به کفار یا مرتدین برای هدف دنیائی حادثه ای از الحجاج ابن الات که بعداً خواهیم گفت انشاالله.]

[16] درباره کعب ابن اشـرف، او عادت داشـت که مشـرکان را علیه مسـلمانان تحریک کند، و پیامبر را بااسـتفاده از اشعارش و **حماسه هایش توهین میکرد،** و علیه **زنان مسلمان شعرهای شهوت** برانگیز نوشته میکرد او از سایر یهودیان نسبت به اسلام و مسلمین کینه توزتر بود و بیش از دیگران رسول الله را می آزارد و مردم را آشکارا به جنگ با آن حضرت فرا می خواند. داستان ترور وقتل او توسط بخاری و مسلم روایت شده.

پیامبر- صلی الله و علیه وسلم- مردهای خود را جمع کرد فرمود: ((کیست که کعب بن اشرف را به سزای اعمالش برساند؟ او خدا و رسول را آزرده است)) محمد بن مسلمه، عباد بن بشر، ابونائله که نامش سلکان بن سـلامه و برادر شـیری کعب بود. حارث بن اوس و ابوعبس بن جبر انجام این کار را پذیرفتند رهبر این گروه (محمد بن مسلمه) بود.
محمد بن مسـلمه گفت: یا رسـول الله، آیا میخواهی او را بکشـم؟ پیامبر فرمود: آری گفت: پس اجازه فرما چیزی که لازم باشد بگویم: فرمود: بگو.
(محمد بن سـلمه) به نزد (کعب بن اشـرف) رفت و گفت: این مرد (=پیامبر) از ما زکات خواسـت و ما را درمانده کرده است. کعب گفت: به خدا شما نیز می توانید او را ملول و افسرده کنید. ((ابن مسلمه)) گفت: به هرحال ما از او پیروی کرده ایم و اینک دوسـت نداریم که او را رها کنیم بلکه می خواهیم ببینیم کارش به کجا می انجامد. اکنون می خواهیم که یک یا دو وسـق (هر وسـق 60 و هرصـاع تقریباً سـه کیلوگرام اسـت.) ما را نسـیه طعام دهی. کعب گفت: چیزی نزدم گروگان نهید. ((ابن مسـلمه)) گفت: چه میخواهی؟

گفت: (**زنتان را نزدم گروگان بگذارید**)!! گفت: چگونه زنانمان را گرو نهیم حال آن که تو زیباترین مردان عربی؟!

گفت: پس **پسرانتان** را نزدم گروگان گذارید!

گفت: چگونه پسرانمان را نزدت گروگذاریم که اگر به یکی از آنان دشنام داده شود گویند برابر یک یا دو وسق طعام به گروگان رفته اند. این برایمان ننگ است . لیکن صلاح خویش را نزدت گرو می نهیم.

آنگاه باوی قرار گذاشت که به نزدش باز گردد.((ابونائله)) نیز چنان کرد که (محمد بن مسلمه) کرده بود. او نیز به نزد (کعب) رفت و با او لختی در باره اشعارش گفتگو کرد سپس گفت: ای کعب بن اشرف من برای حاجتی نزدت آمده ام که می خواهم آن را از سایرین پوشیده داری. کعب گفت: چنین می کنم (ابونائله) گفت: آمدن این مرد به شهر ما بلایی بود. عربها با ما دشمن شدند و همگی با یک کمان ما را نشانه گرفتند و راههای تجاری بر ما بسته شد و خود و خاندانمان دچار قحطی شده ایم. و گفتگو بین اینها مثل گفتگوی محمد بن سلمه پیش رفت انگاه در اثنای سخن گفت: من دوستانی رادم که بامن هم عقیده اند، خواستم آنان را نزد تو آورم تا به آنان نیز طعام بفروشی و با آنان نیز نیکی کنی.

((ابن سلمه)) و ((ابونائله)) در این گفتگوها به مقصود خویش دست یافتند، زیرا (کعب) پس از این گفتگوها از آوردن سلاح و دوستانشان ممانعت نمیکرد.

شبی مهتابی شب چهاردهم ربیع الاول سال سوم هجری، این گروه به خدمت پیامبر رسیدند و آن حضرت آنان را تا ((بقیع غرقد)) بدرقه کرد. و فرمود: ((بروید به نام خدا! خداوندا، آنان را یاری فرما!)) آنگاه به خانه مراجعت کرد و به ادای نماز و مناجات بر پرودگار پرداخت.

گروه مذکور به قلعۀ (کعب بن اشرف) رسید. ابونائله او را به صدای بلند فرا خواند. چون کعب برخا ست که به نرد شان برود، همسرش که به تازگی با او ازدواج کرده بود گفت: این وقت شب کجا می روی؟ گویی از صدایی میشنوم، خون می چکد! کعب گفت: او برادرم((محمد بن سلمه)) و برادر رضاعی ام (ابونائله) ا ست. جوانمرد را اگر برای نیزه زدن نیز بخوانند می رود. آنگاه در حالی که خود را عطرآگین کرده بود و بوی عطر از موهیش به مشام می رسید، بیرون آمد.

(ابونائله) به همراهانش گفته بود: هر گه پیشم آمد، من موی سرش را گرفتم و می بویم و چون دیدید که سرش را محکم گرفتم، پیش آیید و او را بکشید. چون کعب فرود آمد، ساعتی با آنان سخن گفت، آنگاه ((ابونائله)) گفت: ای (ابن ا شرف) آیا موافقی که باهم تا(شعب العجوز) برویم و باقیماندۀ این شب قشنگ مان را به صحبت بگذرانیم؟ گفت: اگر بخواهید چنین میکنم. همگی قدم زنان به راه افتادند. ابونائله همچنانکه راه می رفت گفت: تا امشب عطری بدین خو شبویی نبوییده ام (کعب) با شنیدن این خبر

به خود بالید و گفت: خوشبوترین زنان عرب از آن من است. ابونائله گفت: اجازه می دهی که سرت را ببویم؟ گفت: آری(ابونائله) دستش را در موی او فرو برد و آنرا بویید و به یارانش گفت که ببویند. مدتی راه سپردند سپس گفت: آیا بازهم ببویم؟ ((کعب)) گفت: آری. او نیز همچون نخستین بار سرش را بویید تا این که (کعب) مطمئن شد. باز مدتی را سپردند آنگاه گفت: ((هان، به سوی دشمن خدا بشتابید. آنان با شمشیرهایشان به سویش آمدند تا اورا ضربتی بزنند اما جون شمشیرها به یکدیگر برخورد کرد، کاری از پیش نرفت. در این هنگام ((محمد بن مسلمه)) کاردی بر آورد و زیر نافش نهاد و تا شرمگاهش درید. وی چنان فریادی بلند کشید که اطرافیان را ترسانید و بر برج تمام دژها آتشی افروخته شد تا بدانند چه رخ داده و دشمن خدا بر زمین غلطید و جان داد.

گروه در حالی بازگشت که (حارث بن اوس) به تیغهٔ شمیشر یکی از همراهانش مجروح شده بود او از زخمش خون می ریخت. چون گروه به (حر-ۀ العریض) رسید، دیدند که (حارث) همراهشان نیست، ساعتی درنگ کردند تا آن که ((حارث)) در تعقیب گامهایشان خود را به ایشان رسانید. او را همراه خود بردند تا اینکه به ((بقیع غرقد)) رسیدند و تکبیر گفتند، رسول خدا تکبیرشان را شیند و دانست که کعب را کشته اند. پیامبر تکبیر گفت: چون گروه به خدمت پیامبر آمد، آن حضرت فرمود: ((این چهره ها کامیاب باد)) آنان گفتند: چهرهٔ شما نیز چنین باد. آنگاه سر آن طغیانگر را در برابر رسول خداوند انداختند. پیامبر، خدای را برکشته شدن او سپاس گفت و آب دهانش را بر جراحت حارث نهاد. وی شفا یافت و دیگر زخمش او را آزار نداد.

چون یهود از کشته شده (کعب بن اشرف) آگاه شدند، ترس و هراس بر دلهای لجوجشان چیره شد و دانستند که رسول اکرم در برابر کسی که بخواهد امنیت و آرامش را خد شه دار ساخته و نا آرامی ایجاد کرده و پیمان زیر پا نهد ، آنگاه که بداند اندرز و خیر خواهی سود نمی بخشد، در به کارگیری زور سستی نمی ورزد.

از این رو در برابر مرگ طغیانگر شان کاری نکردند و آرامش را حفظ کرده وانمود کردند که به پیمانها خویش وفادارند و از در اطاعت در آمدند و هر کس به سوراخ خویش خزید.

بدین ترتیب پیامبر توانست لااقل برای مدتی از خطرات درونی مدینه فراغت یابد و برای مقابله با خطراتی که مدینه را از برون تهدید می کرد آماده شود. مسلمین نیز از رنجها و مشکلات داخلی فروانی که نگرانشان می ساخت و هر ازچندگاه آزارشان میداد، سبکبار شدند.

ابن حجر عسقلانی رحمه الله در فتح الباری در شرح این حدیث به روایت امام ترمذی، بیان کرده است که دروغ گفتن **در 3 مورد جایز می‌باشد**، که یکی از آنها مسأله‌ی جنگ با دشمن است، همچنین قصه‌ی حجاج بن علاط را ذکر کرده که از پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازه گرفت تا برای گرفتن و نجات اموالش از دست اهل مکه، چیزهایی به دروغ علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنها بگوید که این هم دلیل بر جواز کذب در جنگ است.۱۷

نقشه قتل **طاغوت مرتد احمد شاه مسعود** از روی همین حدیث که در فوق ذکر شد طراحی شده بود. خلاصه شیخ اسامه بن لادن (الله متعال اعلی ترین درجه شهادت را نصیبش کند) دو تونسی که در فرانسوی بسیار فصیح بودند را گماشت تا خود را به حیث ژورنالیست وانمود کنند که میخواهند از آن طاغوت مرتد (احمد شاه مسعود) عکس برداری کنند. و چون که آن دو تونسی بسیار تیز و فصیح در فرانسوی بودند، و جلد روشن داشتند در ضمن با اسناد تقلبی (جعلی)- آنها توانستند که که امنیت سنگین و سخت دشمن را فریب دهند تا حدی که آنها واقعاً فکر میکرد که این دو تونسی واقعاً ژورنالیست های فرانسوی هستند. و پلان طوری بود که آنها باید اولاً رابطه دوستی را با طاغوت، همراهانش و محافظینش برقرار کنند. بناً زمانیکه اول بار آنها رفتند به طور معمول سر تا پا تلاشی و چک شدند- و در جریان این وقت دو برادر مجاهد تونسی با محافظین امنیتی دوست شدند، و در عین حال بسیار ماهرانه عادات و کارهای طاغوت و محافظینش را مشاهده و مطالعه میکردند. بعد از مدت زمانی آنها مصاحبه کردند، عکس گیری کردند و طاغوت را چند بار ملاقات کردند (مدت طولانی را دربر گرفت)، آنها یک رابطه دوستی بسیار خوب را ایجاد کردند، معلومات بسیار کافی و استخبارات کافی برای انجام وظیفه شان بدست آوردند، اما بازهم منتظر وقت مطلوب بودند. به مرور زمان محافظین تلاشی کردن آنها را متوقف کردند، و فقط لبخند میزدند، احوالپرسی میکردند و آنها را بدون کدام تلاشی اجازه دخول رامیدادند. و این همان وقت بود که برادران بسیار زیاد منتظر آن بودند و بخاطر آن شکیبائی ورزیدند. حالا آنها دیگر میدانند که باید عملیات خویش را اجرا کنند. آنها مواد منفجره را داخل لوازم عکس برداری خویش جابجا کردند، و در نزدیکی طاغوت آنرا منفجر کرد. الله متعال استشهادی این دو برادر را قبول کند و آنها را از جمله شهدا محسوب کند.آمین

17 الحاج ابن علاط السلامی ایمان آوردن خود را از مردم مکه پهنان کرد و از از پیامبر اجازه گرفت تا به مردم مکه دروغ بگوید تا اینکه ثروت خود را از آنها جمع کند، که در مکه بود. الحافظ ابن حجر گفت: " و دروغ گفتن در چنین حالات درست است، نظر به روایت احمد ابن حبان، از حدیث انس در رابطه به داستان الحاج ابن علاط که

و بخاری(3,861) همچنان داستان اسلام آوردن ابوذر الغفاری را روایت میکند: که در این حدیث درسها و عبرتهای زیادی نهفته است، که بیان میدارد که صحابه بسیار محتاطانه اقدامات احتیاطی، ایمنی و سری را میگرفتند و در این مسایل بسیار حریص بودند، و آنها در این خصوص به هیچ وجه کوچکترین غفلت و کم کاری را هم نمی کردند.

و در این روایت آمده اسـت که علی ابن ابی‌طالب رضـی الله عنه سـه روز ابوذر غفاری را از دور **تحت نظر** قرار داده بود و از کنار او رفت و آمد داشـت بدون اینکه با او یک کلمه حرف بزند و ابوذر در این سه روز نزد کعبه و چاه زمزم بود و منتظر کسی بود که بتواند از او نسبت به پیامبر صلی الله علیه و سلم اطلاعاتی کسب کند و او را به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم راهنمایی کند و علی در ابتدا از ابوذر احوالش را پرسید که برای چه آمده و .. .

و وقتی که از حرص و اشتیاق او برای اسلام آوردن و رسیدن به خدمت پیامبر صلی الله علیه و سلم آگاهی یافت، به او گفت که پشت سرش راه بیافتد تا او را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم ببرد بدون اینکه قریش از این امر آگاه شـوند، و به او گفت: «اگر چیزی را دیدم که خطری برای تو در برداشـت در جای خود می‌ایسـتم به حالتی که انگار آب می‌ریزم، و اگر بدون توقف حرکت کردم، پس به دنبال من بیا به هر خانه‌ای که داخل شدم تو هم به آن داخل شو» إلی آخر قصه .. .
و در قرآن خداوند متعال ما را از قصه‌ی جوانان اصحاب کهف و حذر کردن آنها از قومشان باخبر ساخته است، آندم که در میان خود گفتند که باید یکی را برای خرید غذا به شهر بفرستند، سپس در ادامه آمده است:

توسط نسائی نیز روایت شده، و الحاکم نیز آنرا صیحح دانسته؛ در باره اینکه چطور ابن علاط از پیامبر اجازه گرفت که در باره او **هر چیزی که میخواهد** بگوید تا ثروت خود را از دسـت مردم مکه بدسـت آورد. و پیامبر برای او اجازه داد که حرفهای بزند که آنها را فریب دهد مثلاً پیامبر برایش گفت که برای مردم مکه بگو که مردم خیبر مسلمانان را شکست داد، و همین قسم حرفهای که در بین مردم مشهور باشد و یا به شکل به حقیقت نزدیک باشد، و یا چیز های دیگر ... قابل یاد آوری است که جریان داستان الحاج ابن اِلات در حالات جنگ نبود." مراجعه کنید به فتح الباری (6/159)؛ و الحافظ ابن کثیر داسـتان الحاج ابن اِلات را به شـکل مکمل روایت کرده، در بدایه والنهایهٔ (4/215).

«وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً * إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِى مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً» كهف 19 ـ 20

«امّا باید نهایت دقّت را به خرج دهد و هیچ کس را از حال شما آگاه نسازد * قطعاً اگر آنان بر شما دست یابند، شما را سنگسار می‌کنند، و یا این که به آئین خود برمی‌گردانند، و (در آن صورت، در دنیا و آخرت) هرگز رستگار نمی‌گردید.»

همه‌ی این موارد و غیر آن، دلالت واضحی دارد بر اخذ اسباب احتیاط و حذر و کتمان و پوشیدن حقایق بر دشـــمن و فریب دادن آنها و دروغ گفتن علیه آنها برای محفوظ ماندن از کیدها و مکرهایشـــان، و همه‌ی این موارد امور مشـروعی هسـتند که بر مسـلمان در انجام دادن آنها حرجی نیسـت و بر او عیبی وارد نمی‌آید، و دلالت دارد بر اینکه عدم بکارگیری این موارد و بی‌توجهی نسـبت به آنها، ممکن اسـت دشـمنان خداوند متعال را بر داعیان و مجاهدان مسلط نموده و سعی و جهادشان را به شکست بکشاند و بی حاصل نماید...[۱۸]

---

[18] و در فهرسـت امنیت که توسـط برادران مرکز ابوزبیده به نشـر رسـید گفته شـده: " لزوماً داشـتن اسـباب به معنی کامیابی نیست، و این یک مصیبت و بدبختی است که به آنها رخ داده، چرا که آنها اعتماد و اتکاء کامل خود را به اسباب کردند... اساساً ما به این خاطر از اسباب و احتیاط استفاده میکنیم که الله متعال ما را به آن امر کرده که انجام دهیم; و همچنان معمولاً گرفتن اسـباب باعث اثری خواهد شـد، و اگر یک برادر اقدامات امنیتی کامل را اتخاذ کند در آنصورت گرفتن (اسیر کردن) او کار آسانی نخواهد بود، انشاالله."

و ابن قیم رحمه الله آیه (و خـداوند تـو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد.) را تشریح میکند." [المائده:67]

" و این ضمانت را که الله متعال به (پیامبر) وعده داده است نه در تضاد با اقدامات احتیاطی که رسول الله در مقابل مردم میگرفت قرار میگیرد و نه این عمل رسـول الله را نفی میکند; قسـمیکه در آیت های دیگر الله متعال میفرماید که او دین خود را بر تمام ادیان دیگر حاکم و پیروز خواهد سـاخت، و او این دین را بسـیار بلند خواهد گشـتاند – این پیام الله با احکام دیگر او که میفرماید: از هر آنچه در توان دارید برای مقابله با آنها خود را آماده کنید، و مشتاقانه خود را قربان کنید، و اقدامات احتیاطی و ایمنی خود را در مقابل دشمنان

بعد از اینکه این امر ثابت شد، بدان که مردم دربارەی آن ما بین افراط و تفریط قرار دارند، بعضی از آنها در آن مبالغه و افراط نموده تا جایی که تماماً از حرکت بازمانده و حالتی بر آنها می‌آید که حتی **از سایه‌ی خودشان هم** می‌تر سند و هر **صدایی را علیه خویش** می‌پندارد. بعضی از آنها، به دنبال مصیبت‌ها و گرفتاری‌هایی که به دلیل تفریط در **این باب به آنها رسیده، دعوت و جهاد را ترک نموده و به زیاده‌روی و افراط در** این باب روی می‌آورند، آنها طوری با دشمنان خداوند متعال برخورد می‌کنند که انگار آنها هر سر و نهانی را می‌دانند[19]!، و در برابر تکنولوژی عصر، مطرودگشته و از امکانات آنها در کشف و ضبط صدا و اطلاعات و

بگیرید، و با هر نوع جنگ و مهارتهای که دارید و میدانید با آنها بجنگید." مراجعه کنید به زاد المعاد (3/480).

و این را باید بخاطر داشت که همان قسمیکه الله متعال **احکام شرعی** (قوانین اسلامی) را وضع کرده، **احکام کَونی (قوانین طبیعت)** را نیز وضع کرده است. بناً از نگاه احکام شرعی الله متعال برای ما دستور میدهد که اقدامات احتیاطی خود را بگیرید (آیه سوره نساء) به همین قسم از نگاه حکم کَونی الله متعال میفرماید احتیاط کردن به خواست الله متعال اثر خواهد کرد. دقیقاً مثل اینکه اگر شخصی میخواهد که یک نهال یا درختی را حاصل کند، اول او باید دانه آنرا غرس کند، و بعداً به الله توکل کند، به همین شکل برای کسی که میخواهد ماموران استخبارات را غافل کند و عملیات خود را موفقانه انجام دهد، اول اینکه اقدامات احتیاطی و امنیتی خود را بگیرد بعداً توکل به الله متعال کند. حدیث را که ترمذی روایت کرده (2517) و ابن حبان آنرا صحیح دانسته، روزی مردی نزد پیامبر آمد و گفت: که با شتر ام چه کار کنم؟ او را بسته کنم که فرار نکند و یا اینکه به الله توکل کنم؟ پیامبر برای او جواب داد، او را بسته کن بعد به الله توکل کن." بناً برادران! اقدامات خود را بگیرید بعداً به الله توکل کنید، و این حدیث را بیاد داشته باشید" و بدان هر آنچه که به تو اتفاق می افتد از تو دور نخواهد شد، و هر آنچه که از تو دور میشود به تو اتفاق نخواهد افتاد." [طبرانی، و این حسن است]

[19] پناه به الله متعال و بزرگی صفت ویژه او سبحانه و تعالی است، این نادانان فقدان بصیرت در فهم معنی توکل و یقین ناکام مانده اند، این الله متعال است که در باره صفات الهی اش که خاص ویژه اوست میفرماید: " اگر آشکارا سخن بگوئی (یا پنهان، برای خدا فرق نمی‌کند) و نهانی (سخن گفتن تو با دیگران را) و نهان‌تر (از آن را که سخن گفتن تو با خودت و خواطر دل است) می‌داند."[طه:7]

تجســس، دچار ترس و وحشــت شــده‌اند به نحوی که کم کم در تماس‌ها و روابط خود هیچ یک از وســایل روز از **جمله اینترنت و تلفن و موبایل** و غیره را به کار نمی‌گیرند، در واقع احوال آنها بگونه‌ای اســـت که اگر می‌توانستند از **کبوتر نامه‌بر** مشکل ارتباطات خود را حل کنند، مسلماً سراغ چیز دیگری نمی‌رفتند.

و این در حالیست که برای این کار تنها **مقداری مهارت و آگاهی** نسبت به این وسایل به همراه مقداری مهارت در زمینه‌ی روش‌ها و تاکتیک‌های فریب دشمن، کفایت می‌کند تا به این ترتیب فرد از آثار و مفاسد این وسایل نیز اجتناب ورزد و در عین حال از منافع آن محروم نماند و سحر بر ساحر آن بازگردد.

اما اینکه از این وسایل ارتباطی اعتزال و دوری نماییم و آنها را در دعوت و جهاد به کار نگیریم به حجت اینکه آنها وسائلی هستند که دشمن ممکن است به آنها راه یافته و مورد مراقبت قرار دهد یا اینکه بدون هیچ دلیلی در ایجاد خوف و ترس و احتیاط از این وسایل **مبالغه** نماییم، این همان شکست و طرد شدن در مقابل پوچی و بطلان

شیخ عبدالله الرشاد (الله متعال اعلی ترین درجه شهادت را نصیبش گرداند) در خطبه خود تحت عنوان "عزت از آن الله و رسولش و مومنان است " توضیح داد که:

من بخاطر دارم چیزی کاملاً نا مطبوع و ننگین را که از یک طالب علم شنیدم که میگفت، | برادر عزیز، **والله شـــما پنتاگون را میدانید**؟ حتا یک مگس هم از بالای او پرواز کرده نمی تواند!" والله، او چیز ناســـزای را به زبان آورد. " آنها فقط نمای بیرونی این دنیا را میدانند، اما در باره بقیه آن بی توجه هســتند."[الروم:7] او ایمان و یقین نداشــت وبی توجهی میکرد!، اگر میداشــت چنین حرفی را نمی زد و به زودی شاهد این خواهیم بود که یک روزی در مقابل دین الله ایستاده است.

اینها **غلامان متناقض امریکا** برای هیچ کاری مفید نیســـتند، مگر اینکه جوانان آزادیخواه فدایی و استشهادی را از راه الله متعال مانع شوند. شیخ حسین ابن محمود یک مقاله نوشته، " البحث عن الهریره"، در تحذیر آزادی، که مختصــراً بالای آزادی و غلامی ارتباط دارد. و گذشــته از همه الله متعال نشــان داد که نه تنها مگس بلکه مجاهدین هم مستقیم از بالای آنان عبور کردند!

تکنولوژی دشمنان خداوند و زینت امکانات آنها است.[۲۰]

بنده یکبار یکی از جوانانی که بخاطر شدت و محنت زندان در تحقیقات علیه همدیگر اعتراف کرده بودند را ملاقات نمودم، به سراغش رفتم و هنوز ننشسته بودم که رادیو را روشن و شروع به پخش کردن صداهای مشوش و ناهنجار نمود، به او گفتم: ما که کاری با رادیو نداریم، صدایش را ببند تا بفهمیم که چه می گوییم، گفت: این ضروری است، برای ایجاد پارازیت و تشویش بر دستگاه‌های صدابرداری و میکروفن‌های مخفی، در صورتی که موجود باشند! من هم به او گفتم: خانه خانه‌ی توست و صحبت، صحبتی است اجتماعی و دوستانه نه امنیتی و نه جنگی و حتی دعوتی هم نیست، و گمان نمی کنم که جز بر ما بر کسی دیگر تشویش ایجاد نمایی .. .

و بعضی از این جوانان را می‌بینی که وقتی با تو تلفنی صحبت می کنند، آنقدر در مخفی صحبت کردن و استعمال رموز در مسائلی که اصلاً به اینگونه مخفی کاری و رمزی صحبت کردن نیاز ندارد، مبالغه می کنند، تا جایی که کلامشان به طلسم‌های پیچیده و اعصاب خرابی (**آدم کاملاً گیج میشود**) تبدیل می‌شود که نزدیک است به دلیل غموض و پیچیدگی بیش از حد، نفهمی که واقعاً چه می گوید و منظورش چیست!

حال چنانچه د شمنان ا سلام به این رمزها و طلسم‌هایش گوش فرا دهند، آنها را امری عظیم پندا شته و گمان می کنند

---

[20] شیخ فریس الذهرانی (مشهور به ابو جندال الاذدی) زندانی، در کتاب خود بنام " تحریض المجاهدین الابتال الا احیای سنة الاغتیال" (تشویق مجاهدین شجاع برای زنده کردن سنت قتال (سنت فراموش شده پیامبر) ، درجریان بعضی آموزشهای ضروری که برای یک مجاهد برای قتال نیاز است، " یک برنامه آموزشی باید ساخته شود، و در آن کتابهای در رابطه به امنیت و جاسوسی گنجانیده شود، برای تهذیب و تصحیح حس امنیتی شان، همراه با آن بسط دادن هشیاری شان از استخبارات یهود و نصاری ، و اهداف تبلیغات توسط فیلم های هالیوود Hollywood و دیگر رسانه هایشان، تا اینکه مردم را از CIA, FBI و Mossad در وحشت و ترس بیاندازند. – هرچند الله متعال تمام شان را افشا کرد، از طریق افشا کردن عملیات پیاپی مجاهدین (بالای رؤسای CIA و سفارتهای امریکا در) تانزانیا و کنیا و آدن (یمن، کشتی جنگی USS)، و نیویارک (دو برج مرکز تجارتی جهان) و واشنگتن (اداره دفاعی که به پنتاگون مشهور است)..."

که در پشت این رمزها عملیاتی بزرگ‌تر از عملیات نیویورک و واشنگتن (11 سپتامبر) نهفته است، در حالی که موضوع از **عادی** هم عادی‌تر بوده و حتی گاهی سخنانی بی‌مورد بوده که بین دو طرف رد و بدل می‌شود که اصلاً نیاز به رمزی صحبت کردن ندارد .. .

لذا در بسیاری اوقات صریح صحبت کردن بهتر و اولی‌تر است، زیرا هیچ حرجی در کلام نبوده و ضرورتی در به کار بردن رمز و اشاره در آن نیست، اما با وجود این باز هم بعضی از افراد سخت‌گیر و مشکل پسند، غموض و زیاده‌روی در اخفاء کلام را ترجیح می‌دهند.

مثلاً یکی از این افراد به تو تلفن زده و می‌گوید: امانتی در نزد من داری، یا امروز برای کاری ضروری می‌خواهم تو را ببینم، در حالی که آن امانت یک پیراهن یا یک شیشه عطر یا یک بسته شیرینی است که هیچ مشکلی در بیان کردن آن نیست، و آن کار ضروری دعوت به نهار یا شام است، اما افراد مشکل‌پسند و تکلف‌گرا، ابهام و مخفی‌کاری سینمایی را دوست دارند و نمی‌دانند که در این حالات این کار ضرر داشته و نفعی دربر ندارد، مخصوصاً اگر این اتصالات با کسانی باشد که از جانب دشمنان دین تحت پیگرد امنیتی قرار دارند و به خاطر هر کلمه‌ای محاسبه می‌شوند، و در حالی که بازداشت شوند، دشمنان دین، در اینکه آن امانت، اشیاء مذکور بوده یا آن کار ضروری، دعوت به صرف شام یا نهار بوده، آنها را تصدیق نمی‌کنند، اگر شدیدترین سوگندها را هم بخورند، و آنها را رها نمی‌کنند مگر ناخن‌هایشان را کشیده و پوستشان را تکه تکه کرده تا اسلحه و مواد منفجره‌ی مزعوم را تسلیم آنان کنند و نسبت به قرار نظامی یا تشکیلاتی محرمانه‌ای که در قالب آن رمزها درباره‌ی آن صحبت می‌کردند، اعتراف نمایند.

و بعضی دیگر بدون کوچک‌ترین ضرب و تهدیدی، در نزد دشمنان خداوند به تماسها و ارتباطات خود اعتراف و اقرار می‌کنند که ممکن است برای آنها و برادرانشان بسیار مضر باشد، فقط به حجت اینکه خوانده یا شنیده‌اند که تکنولوژی جدید قادر به ضبط و پیگیری صدای فرد مورد نظر است، و دشمنان از طریق ماهواره‌ها، این تکنولوژی را در تمامی تلفن‌های جهان عمومی کرده‌اند!!

گویی تماس‌ها و ارتباطات تلفنی ایشان درباره‌ی بمب اتم و سلاح‌های کشتار جمعی بوده است!! و از اینجاست که از دروغ گفتن با آنها دچار مشکل و حرج می‌شوند چون گمان می‌کنند که دروغشان به واسطه‌ی آن تکنولوژی بزودی کشف خواهد شد! نمی‌دانم چه ضرری متوجه فرد مسلمان می‌شود اگر دشمنان خدا بفهمند که او به آنها دروغ گفته و دروغش را افشا کنند؟!

آیا منتـــظرند از آنها حسن رفتار مشاهده نمایند! و یا اینکـــه از دروغ گفتـــن با دروغگـــوترین و خبـــیث‌ترین و پیمان‌شکن‌ترین خلق خدا، شرم و حیا دارند! در حالی که دروغ گفتن آنها برای حمایت از دعوت و جهاد و دفع ظلم از خود و برداrنشان است، اما کذب و دروغ دشمنانشان اصیل و نشأت در ریشه‌ی آنها داشته و برای مکر و کید علیه دعوت او و ریشه‌کن ساختن جهاد و ظلم کردن به او و برادرانشان است.

اینها مثال‌هایی بودند از آثار احساس عجز و درماندگی و احساس طرد شدگی در مقابل تکنولوژی جدید و امکانات دشـمنان خدا و بعضـی از آثار افراط و مبالغه در مخفی‌کاری و ترسـیدن و حذر تا حد وسـوسـه بدون هیچ حـــاجـــتـــی و در چـــیـــزی کـــه فـــائـــده‌ای در آن نـــیســـت.

در طرف مقابل نیز بعضـی از افراد در این امر مهم، بسـیار **تفریط** نموده و آن را اهمال و قصـور نموده و یا آن را به کلی تعطیل نموده‌اند، به نحوی که می‌بینی که فرد مســلمان مجاهد و داعی در عصــر تکنولوژی (و دیجیتال) هرچه اسـرار دارد از یادداشــت‌ها و یادآوری‌ها و قرار ملاقات‌ها گرفته تا برنامه‌ها و تفاصـیل جماعت و تشـکیلات خود و تمامی موارد و مخارج مالی آن به همراه بســیاری چیزهایی دیگر را با تمام تفاصــیل و بدون هیچ‌گونه رمز و مخفی‌کاری، در اوراق و کاغذ های پراکنده نوشته است، و وقتی که نامه‌ای مهم و تحذیری یا سری و امنیتی برای او آورده می‌شود، این نامه روزها و هفته‌ها در جیبش باقی می‌ماند و یا برای ماه‌ها و احیاناً سال‌ها آن را ـــ بیهوده ـــ در خانه‌اش نگه‌داری می‌کند و نسبت به از بین بردن آن اقدام نمی‌کند! نمی‌دانم که آیا آن را برای یادگاری نگه داشـته یا یادآوری!![21]

---

[21] برادر ما وشما ابوبکر ناجی (یک مشاور و تحلیگر مشهور پلانهای استراتیژیک) یک مثال کوچک از اینها را در کتاب زیبای خود بنام " اداره التواحش" (کنترول کردن بی نظمی یا اغتشاش)؛ " و یکبار، برای یکی از ایشان گفته شده بود که بعضی اسناد و نامه های مخصوص را بخواند و بعد از خواندن آنها را سریعاً بسوزاند – مگر (آن برادر) بجای اینکه آنها را بسوزاند، او آنها را با **خود بسیار خوب نگهداشت** و زمانی که خانه او تلاشی شد، در جریان یک تلاشی تصادفی و ناآگاه توسط مامورین استخبارات، آنها اسنادها را دریافتند. این یک قضیه را علیه او باز کرد – و در واقعیت، یک بازجوئی خیلی بزرگ. و زمانی که از او در زندان پرســیدند که چرا او این نامه ها را نابود

و آن نامه در انتظار دشمنان اسلام است که در اولین هجوم به خانه یا بازداشت آن فرد، به عنوان شکار چاق و چله به دست آنها بیافتد، و فرد ممکن است به سبب همین نامه، غافلگیر شده و نتواند در تحقیق هیچگونه حرفی برای گفتن داشته باشد، و این اهمال و سهل‌انگاری او سبب بازداشت برادران و از بین رفتن عمل و جهادشان گردد.

یا می‌بینی که کورکورانه، با وسایل ارتباطی تعامل می‌کند و نا آگاهانه به آنها اعتماد می‌کند و اگر بعضی از برادرانش او را بر حذر دارند یا به او توصیه کنند که احتیاط و حذر نماید و از سخن گفتن در مورد ملاقات‌ها و موعدها خودداری کند، یا هر نامه‌ای که به دستش رسیده است را بعد از خواندن آن، بسوزاند، یا اینکه اسماء و عناوینی حقیقی و کامل را در اوقات یا اماکنی که در معرض تفتیش دشمنان خداوند هستند، بر خود نگذارد، یا اینکه اسم و مشخصات اصلی خود را به افرادی که در معرض بازداشت و تحقیق قرار دارند؛ ندهد، وقتی این حرف‌ها به او گفته می شود، با شوخی و مزاح رفتار کرده و این حرف‌ها را رد می‌کند و چه بسا چنین سخنانی را نا شی از بزدلی، ترس و مایه‌ی عیب و عار بشمار آورد... .[۲۲]

نساخت، او در جواب گفت ، " من به خود این اجازه را ندادم نامه های را بسوزانم که د ست خط علمای با شکوه و امیران بود ..."!!

[22] و در فهرست امنیت، آمده که: و یکی از درهای که شیطان انسان را فریب میدهد، اینست که برای برادر میگوید که اقدامات امنیتی را نادیده بگیرد، و او را قانع میسازد که این (اتخاذ کردن اقدامات امنیتی) فقط کار ترسوها و بزدلان است. او فکر میکند به محض اینکه در راه الله متعال برآمد، میتواند بی پروا باشد و مسایل امنیتی را نادیده بگیرد و هر چیزدیگری که در نظرش میآید بزدلی و ترسوگری است. اما حقیقت اینست که (افدامات امنیتی را گرفتن) حق توکل بررب العالمین است، همراه با آن ما به این عقیده استیم که: " هرآنچه که برایت مقدر شده باشد، ازتو دور نخواهد شد."

و همچنان در هجرت پیامبر و پنهان شدن وی در سوراخ درس بزرگی برای ما ا ست!! و بی پروا بودن برای یک مجاهد اشتباه خطرناکی است ، اگر او پروای ضرر برای خودش را ندارد یا پروای زندانی شدن را ندارد، یا اینکه دیگران را باخود به زندان بکشد. این برادر یک چیز را میگوید که او از زندان نمی هراسد، اما تا هنوز فراموش کرده که چقدر نقصان دیگر را ببار میآورد (یعنی اولاً اضرار خیلی زیاد برای خودش، برای برادران اش، به سازمان و گروپ و غیره ...)

نمی‌دانم چنین فردی، چه حرفی برای گفتن داشت اگر بعضی از برادرانش را می‌دید که در غار کوچکی که پر از سوراخ افعی‌ها ست و جای بیشتر از دو نفر را ندارد، مخفی شده‌اند، در حالیکه کافران در جستجوی آنها هستند!؟ (قسمیکه در افغانستان و جاهای دیگر رخ داده است)...

شکی نیست که عیب و نقص از چنین فردی سر نزده مگر **بخاطر غفلت و بی‌آگاهی از سیره و زندگانی پیامبر صلی الله علیه و سلم** و غرق شدن در زندگانی **راحتی** و بی‌مبالاتی و دوری از زندگی جهادی و عمل جدی برای دین خدا و تمایل و اعتماد بر امنیتی دروغین که عوام‌الناس در آن هستند و طواغیت و یاوران آنها، آن را ترویج و تبلیغ می‌نمایند.

این تفریط و سهل‌انگاری و اهمال، بسیاری از اعمال و تجارب را به شکست‌هایی کشانیده که اهل اسلام را محزون ساخته است و چشم دشمنان دین را روشن کرده است بطوریکه آنان این شکست‌ها را بزرگ جلوه داده و از آنها به عنوان موفقیت‌ها و پیروزی‌های چشمگیری یاد می‌کنند که در جنگ علیه تروریسم برای سازمان‌های امنیتی خود

و یکی از چیزهای که ماموران ا ستخبارات از آن **لذت** میبرند و بسیار زیاد خو شحال میشوند، زمانی ا ست که یک برادر مجاهد را ا سیر میکنند. و یکی از چیزهای که آنها را بسیار زیاد **عصبانی** و خشمگین میسازد – بلکه آنها را با آتش غضب از سر تا پاه میسوزاند – زمانی است که یک برادر مجاهد از چنگال آنان فرار میکند، یا زمانی است که یکی از برادران در میدان جهاد و یا اِعداد (تمرین و آماده گی) میباشد، اما تاهنوز آنها از هویت او نمی دانند.

بناً وفادار ماندن شما و طرفداری شما از اقدامات امنیتی و احتیاطی به معنی عصبانی ساختن دشمنان الله متعال است، از همین خاطر این یک راه ساده برای بدست آوردن اجر و پاداش است قسمیکه الله متعال میفرماید: "... چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی‌ای در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند (و ضرب و قتل و جرحی نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی نمی‌گیرند) مگر این که به واسطهٔ آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکوئی بدانان داده می‌شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد." [توبه: 120]

کسب کرده‌اند، **اما حقیقت این است که سبب این شکست نه زیرکی دشمنان خداوند و مهارت دستگاه‌های امنیتی‌شان، بلکه تفریط و اهمال آن افراد، در مورد حذر و احتیاط است.**[۲۳]

چقدر دچار حزن و اندوه می‌شـــدم، وقتی بعضـــی از کســـانی را می‌دیدم که نصـیحت در **این باره را نمی‌پذیرند**، جوانانی که از تجربیات دیگران درس نمی‌گیرند [۲۴] و از خطاها و ســـرشـــکســـتگی‌هایشـــان عبرت نمی‌گیرند و لغزش‌ها و خطاهایشـــان را تکرار می‌کنند[۲۵]، و هرگاه یکی از آنها درصـــدد انجام عملیاتی جهادی بر

---

[23] و این جمله باید توسط طلا نوشته شود، چون این جمله کافی و بسنده است در رد کسانی که افراط میکنند (مردمان داری سوء ذن شدید و فقدان بصیرت)، و مردمان که غافل هستند، بناً بسیار عمیقاً روی این جمله فکر کنید! که چه مفهوم دارد.

[24] و در فهر ست امنیت آمده ا ست که: " هو شیار کسی ا ست که از تجربه دیگران می آموزد، پس حرام ا ست که معلومات محرم (و پوشیده) برادر خود را آشکار کنی، مثل اینکه او را به دشمن راپور دهی... (طوریکه) غفلت در باره موضوع برادرت هم مثل اینست که او را در دست دشمن بیاندازی- در غیر آن چطور امکان دارد که در بین شهر از بین میلیونها نفر او را د ستگیر میکنند؟ چطور از بین اینقدر مردم او را تشخیص میدهند؟ بخاطریکه او یا یکی از برادرانش، " به دشـمنان الله راپور داده اسـت" (نه اینکه مسـتقیماً نزد دشـمنان الله رفته و راپور دهی، بلکه همینکه معلومات برادر خود در هر جای افشا میکنی، و یاد میکنی در حقیقت به دشمنان الله راپور را آماده ساختی) و پرده را از روی برادرت دور ساختی."

[25] و از هدایات پیامبری یکی اینست که، " یک مؤمن اجازه نمی دهد که از یک سوراخ دوبار گزیده شود." روایت شده توسط بخاری (در کتاب الاداب) و مسلم (در کتاب الرقایق) . عنوان کتاب هم از این حدیث گرفته شده، ما نوشته این کتـــــاب را بعد از آن تصمیم گرفتیم که چندین دوستان ما به شمول چهار برادر مترجم توسط کفار اسیر شدند، "

بگـو: هرگز چیزی (از خیر و شرّ) به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای مـا مـقدّر کرده باشد. (ایـن است کـه نـه در بـرابـر خیر مغرور می‌شویم و نه در برابر شرّ به جزع و فزع می‌پردازیم، بلکه کار و بار خود را به خـدا حـواله مـی‌سازیم، و) او مولی و سرپرست ما است، و مؤمنان باید تنها بر خـدا ت وکّل کنند و بس."[توبه:51]

می‌آید و سـلاحی برای آن کار ذخیره می‌کند، در اولین برخورد خود با دیگران نه تنها آنان را از وجود اسـلحه‌اش باخبر می‌کند، بلکه او را از اهداف و آروزها و برنامه‌هایش در عمل جهادی نیز آگاه می سازد، سپس بعدها نمی‌داند که عدم موفقیتش در انجام آن عمل، از کجا و چگونه بود که برنامه‌ها و آروزهایش ـــ به این سادگی ـــ به شکست انجامید!!

و مرا غمگین می‌کند اینکه اهل دنیا و اصـحاب تنظیمات [۲۶] ملیت‌گرا و غیراسـلامی، اصـول عمل نظامی و قواعد امنیتی آن **را به خوبی آموخته و بکار** می‌گیرند، و می‌بینی که اگر اراده انجام عملی را می‌کنند از آن عملیات و اهداف آن هیچ گونه خبری منتشر نمی‌کنند و کسی را از آن آگاه نمی‌کنند، جز اجراکنندگان عملیات را آن هم لحظاتی چند قبل از آغاز عملیات به نحوی که جایی برای خارج شدن چیزی از اخبار عملشان، نباشد، و افراد درگیر در عملیات، معلوماتی بیشتر از آنچه که به آن نیاز دارند را نمی‌دانند. مصادر و مخاذن اسلحه و اماکن انبار و ذخیره‌ی آن و کسـی که آنها را از خارج وارد کرده و به تنظیم تحویل داده، و اینکه آیا غیر این افراد کسـان دیگری هم در این کار بوده‌اند یا نه (کار ورود اسـلحه) و آیا اهداف دیگری وجود دارد که برادرانشـان نسـبت به آن اقدام کنند (و آنها خبر از آن نداشـته باشـند) و غیر اینها، همه از معلومات و دانسـتنی‌های اضـافی اسـت که به عنوان باری

---

[26] که در راس آنها نظامیان و نماینده های صـهیونیسـت ها، مرتدین، کفار، و صـلیبیان هسـتند. و همچنان به شـمول نشنلست های مستقل، کمونستها، مارکسستها،و قبایل شورشی در کشورهای مختلف، و همچنان مافیای بین المللی، و امثال آنها. در فهرست امنیت چنین ذکر شده:

و این بسـیار شـرم آور تکان دهنده اسـت، مافیا را نگاه میکنی که برای اهداف جهانی کار میکنند، اما در روشـهای امنیتی خود در اکثر اوقات نسـبت به اکثر برادران ما خوب هسـتند ، باوجود اینکه امنیت و تنظیمات احتیاطی به معنی بزدلی و ترسوگری نیست. بلکه (جهاد) یک فعالیت است که به احتیاط وابسطه است، قسمیکه رب ما میفرماید، " احتیاط تانرا بگیرید، و به پیش بروید ..." (**نساء:71**) و مطلقاً ضرور است که همان قسمیکه الله متعال در کتاب خویش و زبان پیامبر خویش برای ما دستور داده انجام دهیم.
و طبیعتاً فعالیت یک مجاهد هیچگاهی خالی از خطرات نیست. اما چقدر فرق بزرگ است بین آن برادران که اقدامات احتیاطی را میگیرند، و بعداً با ایمان محکم و یاد الله به پیش میروند، و طرف دیگر آن کسـانی که در میدان جنگ قدم میزنند – و فقط به اصطلاح عامیانه عربی میگویند " یالله! شروع کنید برادران!"

امنیتی به شمار می‌رود، بطوریکه هر کس فعالیت نظامی‌اش را محترم شمارد، مصلحت نیست آن معلومات اضافی را بر کسی بگوید و یا حمل نماید که به کارش نمی‌آید.

بنابراین با رعایت این مصالح و مفاسد امنیتی، در صورت شکست این عملیات‌ها، اشتباهات و ضربات وارده کم و محدود خواهد بود، اما در صورت اشتباهات مهلک و کشنده‌ای که همچون آتش خرمن، همه‌ی افراد اطرافش را به آتش می‌کشاند، علت این همه، آشفته‌گری و بی‌تنظیمی بعضی از دراویشی است که احمقانه و بدون هدف به میدان فعالیت نظامی داخل می‌شوند، در حالیکه مسلمانان مقدمترین و شایسته ترین مردم نسبت به اتقان(نهان کاری) و انضباط و حذر و هو شیاری در این باب هستند (که سیره پیامبر و صحابه کرام از این در سها و آموخته ها فراوان است) که پیشتر بدان اشاراتی داشتیم.

میدان جهاد نیازمند افرادی همچون شیرهای بیشه(پلنگ) و عقاب‌های تیزپرواز است نه دروایش و پرندگان بی‌پروبال (طوطی) ..

نمونه‌ی دیگری از نمونه‌های تفریط در این باب را در جوانی می‌توان یافت که بعد از آنکه خداوند متعال او را به راه دینش هدایت کرده است، رفتارش در قبال اسلحه همان رفتاری است که در زمان جاهلیت داشته است، یعنی همان اخلاق و عادت قبیله‌ای که در تأمل هفتم در مورد آن بحث نمودیم.

مثلاً این جوان را می‌بینی که در افشای اسلحه‌ی خود و نشان دادن آن به دیگران هیچ مشکلی نمی‌بیند و هیچ ابایی ندارد و او را در حالی مشاهده می‌کنی که با موتر خود اینجا و آنجا چرخ زده و اسلحه‌ی خودکارش را هم به همراه دارد، بلکه ممکن است حتی نارنجک‌ها و بمب‌ها و مهماتش را نیز ـ با بی‌نظمی عجیبی ـ با خود حمل کند و به این و آن نشان دهد! حال چنانچه او را موعظه و نصیحت کنی و به او تذکر دهی که این چنین اهمال و سهل‌انگاری و گشت و گذار، مناسب افراد این مسیر (جهاد) نیست و اینکه جاهلیت دیروزش دیگر سرآمده (تمام شده) و به مجرد گرفتن عقیده‌ی مبارک توحید و نزدیکی با اهل جهاد و اتصال و همنشینی با آنها، نظر دشمنان دین نسبت به او- عوض شده و تغییر یافته است، نصیحت تو را به شوخی گرفته و آن را عجیب و غریب دانسته و حقیقت آن را درک نمی‌کند، مگر زمانی که دیگر دیر شده و فرصت از دست رفته است. و چه بسا این نصایح را ناشی از ترس و وحشت شما بداند و بگوید نیازی به مبالغه در امور عادی نیست! اما همین که به سبب این تفریطش، بازداشت شده و مورد

ابتلاء قرار می‌گیرد، دیگر آن امور بعد از آن نزد وی عادی نخواهد بود[۲۷] بلکه غالباً امثال این جوانان، بعد از ابتلاء و فتنه (ناشی از تفریطشـــــان) به یکباره به جانب افراط شدید در مسائل حذر و امنیت متمایل می‌شوند به نحوی که از ترس تکنولوژی عصر از سایه‌ی خودشان هم می‌ترسند و از امکانات بزرگ و اطلاعات مخوف و خطرناک دشمنان دین که اسلحه و بمب‌هایشان را کشف کرده‌اند، همواره در بیم و هراس هستند!!

آنها بجای اینکه شکست خود را به اعمال کودکانه و اهمال و سهل انگاری خود نسبت دهند، آن را به زیرکی دشمنان خداوند و خباثت و توان اطلاعاتی آنها نسبت می‌دهند و به این ترتیب دشمنان را بزرگ و دستگاه‌های امنیتی آنان را خارق‌العاده می‌پندارند.

و در این میان حق نه با آن تفریط قبلی بود و نه با این افراط بعد از بازداشت، بلکه حق با وسط و اعتدال در همه‌ی احوال است. لذا برای اهل این طریق شایسته است که خود را به مستوای جهاد عظیم آن برسانند و نسبت به مکر و مکائد دشمنانشان بصیرت داشته باشند و اسباب احتیاط و حذر و امنیت و کتمان را بدون افراط و تفریط، اخذ نمایند.

أسأل الله تعالی أن ینصر أولیاءه و یذل أعداءه

والله غالب علی أمره ولکن أکثر الناس لایعلمون



---

[27] و در فهرست امنیت آمده است که: "از همان آغاز **که شما به جهاد اقدام میکنید باید اقدامات امنیتی و احتیاطی** را اتخاذ کنید، حتا هم اگر شما تا به حال جزء کدام گروپ و سازمان نیستید اما بازهم اقدامات امنیتی و احتیاطی خویش را اتخاذ کنید. و جای بسیار غم و اندوه اینست که بسیاری از برادران اهمیت این اقدامات امنیتی و غیره ... را درک نمی کنند ، مگر زمانی که ا شتباهات کشنده را مرتکب شوند، یا اینکه بسیار دیر شده با شد (یعنی زمانی که کاملاً دیر شـده و خودش و یا یکی از برادرانش دسـتگیر شـده. زمانی که دیگر همه چیز تمام شـده و همه چیز به تباهی کشیده شده. حال دیگر هیچ تلاشی سودی ندارد چون خیلی دیر شده.)"